

شایسته لقبی که در آرزوی گمان در لیم لهر
پیدا می‌شاند

اول بنگه زردی است می و اولین زمین کفر نظم او محو می‌شود
فان آتیر را بعد از این معنی از اینج و محو می‌شود و عظیم معنی
نظایر در اول لهر آتیر در میدان موعظت معنی چون این است
در کوهی معنی از وفای لهر بعد از این معنی که
اینی و از معنی که در زمین کوهی معنی که در زمین است
بروم که معنی لهر بعد از از دریا سید بروم معنی که
لهر در سید و معنی که در کوهی معنی که در لهر
در زمین کوهی معنی که در زمین کوهی معنی که
کرد از معنی که در زمین کوهی معنی که در زمین کوهی
تعبیر فرمود در خواب دیدم آفتاب از زیر از طلوع می‌شود
منور کرد این فرمود تعبیر این خواب است و معنی
اطلاق است و معنی که در زمین کوهی معنی که در زمین کوهی

A=32

Mirza Yusuf Ardabili

→ Milan

+ Usku

I'rfan at Kuf

Dream of a shepherd

→ Shiraz

هند در حد زار سیلان زفته بند از سر نام و باره بر کشته فد مر عظم
 عنقه و در رت لهر در ار لهن . زفته ن رت دله کل بقه تن و از و
 عنقه اند - ارم بر گردان کوه نام قلعه از سر تره در از نمده که هر
 مسجد آخرا - بان آخرا اند افه اند . نند اتمه ات و شبر اند
 آس عقبت کید اند جمعی تریا هیر کاه ندر از باستان مانرا اند
 دین در مر عظم نقاشی بهر ندرت کوه لو . منج هیر کوه دنی بی
 نام ایگو در سرورد از کما رو کتی ز اهد بر یو سکت از نام ده
 اطراف ای یک تریخ که خردت به . در وقت مر عظم هر لرفع عظم
 فخر میسند . و بیخ خود با کلم نام انودف ندر او نهد (از کوه
 از توری کوه اند که مر عظم از فخر میسند و در رت لهر در و در
 انداختن تمام بیایه فایات را در بر در ای کوه و این در آن
 تاریخ مؤمن ندر بقه -

→ Milan

Prohibition of Galvan

60-50 - remained standard

power of his nature

Utkan

Milan residents who know

Arbis

Haji Taqi

was trustee

of finances

of the Bank

هند در حد از سیلان زفته بود از کس نام و باره بر کشته فد مر عظم
 عنقه و در رت لهر در اولی . ز کشته بی رت دله کل بقدرت و از حد
 عنقه اند - ابریم بر گردان کوه نام قلعه از سر تره در از منم که صد
 مسجد آخرا - بان آخرا اند افه اند - لند انما نات و شبر اند
 آس عقبت کید اند جمعی تریا هیر کاه ندر از باستان مانرا اند
 دین در مر عظم نقاشی بیع ندرت کوه لو - منج هیر کوه دنی بی
 نام ایگو در سرورد از کما رو کتی ز اهر بیو بیفت از نام در ک
 اطراف ایگو تریخ که خردت - در وقت مر عظم در لرفع مر عظم
 فخر میسند - و بیخ خود با کلم نام انودف انرا و نه (از ایگو
 از توری کوه اند که مر عظم از فخر میسند و در رت لهر در دران
 انداختن نام بیایه فایات را در ایگو در ایگو و این در آن
 تاریخ مؤمن ندرت -

→ Milan
 prohibition
 of galyan
 60-50 -
 remained
 standard
 power of
 his nature
 taken
 Milan
 residents
 who know
 Babiz
 Haji Taqi
 was trustee
 of finances
 of the Bank

تقدیر نامه که در آن تاریخ مؤمن که در سیلان در کمال نبوت مانم میسند
 در نظر نه مگر خرد تر کجا جمعی آتی مرحوم بیع که در کتی - ایگو
 از دفتر لطم اولی اسم فتنی خط بیس و این و طرف میسند

در حوالی شهرت قطع ادباً روح، علاوه فدا، لیس اند که از تقیه هرت
 و اگر حواله میراند بر این فرضی که از اطراف نبراست میانه نندار علماء و
 فردا حتی قدرت حواله است دارد باین که فی راجع غایت میفرموند و
 دارد که مکه می تندی حاجی اهل بغداد که در کتب است باین که استحقاق
 خداست میفرموند و عثمان در راجع باین که بیع به الاصلین الاستحقاق عثمان
 در راجع می تندی بیع به الاصلین الاصلین . و اهل بغداد که کثیراً اولاد
 بیع اند و بر کثرت آن در میان کعبه بیع در ادب اند من کعبه بیع باز
 اسلام مکرره و از صدقات و تاراج مکرر که بی بی خبر کثرت در کتب است
 میگفت قال میکردم بدر ما از بی بی بیعت بیعتی عقیده کردم آفتون
 به فدا داد و معال و منار ایکش در تقیه در نزد در سر خواسته بود
 در خواب می بیند تمام نماز کنندگان اسلامی را یا زنجیر آتشین می بینم
 میکنند و لطف لیس می آورند که انهم از آن نماز کنندگان اسلامی
 است بگیرند زنجیر تا شد آن که فریاد کنان لطف بدین پناه می آورند
 در از دست آفتی است بدین در حال فریاد بسیار می شنواهند حوار است
 بگوید می اهل بغداد که در بدین او میگردد و ساکت است هر کس که چون

Haji Ahmad

was such Mi not at first a believer

dream

در حجره یکدهان معصی دستها از مایه شدن را از او نهان میگردانند
 هلی اگر مردم بدانند خورای بر رویه تا اینکه در از ابدار زتنی لها
 خورای را میگرد و از این خورای نهان با مر میآورده و پیران که فکر دیگر
 باطن اقبال یعنی کل مصدر قدرت معنی آنه

در میدان موسی رضا معنی آن با نیر جمعی طالب از لوی
 هستند که منت تر از جمعی که از میدان لهرن برده در حشر منت تر
 تن که گرد شد و بر سر هجمه طالب سلامت آن سو و فایه ترا
 تا راجه دور غنچه بود بر که هجمه موسی رضا که آقا رضا نام را
 از ایشان فایه امر به لفظ حکایت میکنند و تنگه خانه بار است
 تا راجه کند مادر بافته ندر اهل اهل که از خوراک عشرت ننگند
 قدر تله و بنور دست و با غنچه لب لکان سرود که لبر از تا راجه اهل
 از رکن عشرت ننگند و تنگه خانه را تا راجه میکنند مادر مادر را
 گوشت از خانه برون آورم فرامادرم وقت از نیم لکان حشر بگرد
 بر با خوراک دست کند بکلام ندادند صلوات بر آله و خوروند
 بکلام از ندرس تا سه فایه غیر اقبال معنی که در میدان میدان

Musa
 Rida +
 son Haji
 Tabib
 imprisoned
 Aga Rida

Abbas
 Baggal

در اول انقلاب اورا کورسیده بجهان . انقلاب بر کورسیده
 میدان کورسیده تمام جهان را فتح نمود و رفتن وی الی اهر مجرم در
 زمین این مجرم فرزند خردگانه از وی الی اهر مجرم مصدق در آن
 روز بر حوض دولت گرفته اند . تا موری آن زمان را عدول ملکند
 نفع عدول ؟ از کورسیده در این مجرم آنچه ممکن بود گرفته . با نزرده نذر
 مجرم به تبریز برده اند . در وقت ورود به تبریز وی الی اهر را گفته
 مدافع جوتان از آن نودسوا لعنه بمانند خود برده اند خداوند
 خشن خواهد بود که این باشند مصدر قدرت شوند ماری را
 با نزرده تبریز برده اند از این مجرمی نسبت نذر در حوض طهران
 از سنگه و غدا بگردد کورسیده از آن بگردد -
 در نفع تاریخ در محققان هم کورسیده . نذر از اهل راه های کار
 قدرتی حکایت مانند دیگر است هم از محققان فایده وی الی اهر مجرم
 تبلیغ نمود و چون نزدیک محققان باغ سرک داشته اند شیخ رحیم
 در آفرین المادین ، یقین الی اهر اورا تبلیغ نمود و در آن
 فایده آفرین المادین قائم ، بر داف مجرمی تبلیغ شد این

Uphawal

Nikan

15 taken

to Tehran

8 killed

Tehran

Managan

Azali

محمد بن یونس در سنه ۱۰۸۰ هجری بمکه مکرمه
 حاضری ملازم کرده و گفته از مکه بجا آمدن
 باین دولت مکه میگفت آدم این به قریه
 چه خبر است بعد از چند روز میگردد
 حاضری ملازم بجا آمدن را میگویند
 میفرستند که بجا باشد رفت بعد از یک
 تمام مکه در فتح صل شد ملازم کوفه
 سرت از دنیا نرفت بر همان روز
 داد که در سرفه خراج کن بعد با
 نم بجز آن آدم این در سرت
 که سرت در همان آنرا را
 بجا میگویند -

Haji M...
 Ali
 → Akbar

2 Arabic
 Tabari
 anwer...
 + thau...
 Murag
 Murag
 Dakhil

در عهد کدر سرت در مراغه
 بعد از آن در حرم از آن کوان
 در کربلا و قیام...
 هم تکرار بعد از آن

Kellaw -
 Soudent
 Mulla H...
 Bushoni

اصناف و کتب کثیره را نیز در آنجا نوشته و در آنجا
 شروع و خواجه ابی ریحان از تحریرات او بعد در مراغه نفوس
 تبلیغ پس از برگشت در فعل مرحوم و آخوند ملازم بود و صدقه
 گرفتار شد و در خطم بکنه کنی در مرسته حضرت سید الشهدا علیه
 السلام نوشته بود با آن درم با آن با نخی رفتار کوفی اند
 با اهل خود و ناسطه و در آن فقط که میرزا هاجی آقا مرحوم
 که مبلغ ارباب لغز و یکد خرد است و آخوند ملازم در فرست
 خواند در یک فرسخی مراغه است و این جمعیتی نگه کرده بود
 و بنام آنات منصف و در مراغه راجع برگرد در آنرا در آن
 پیدایش در نیمه از مراغه ابدال مراغه بود که قهر از کلید
 حضرت قنطر اولی عصا برداشته با بلیغ با ساره کبر ارتبه
 و آن از حروف صیغی بود -
 پنجاه مکتب هاجی محمودی بود که در او در عمر داشته است
 بنام او را الله - مفهوم میزند که لغز فرموده است مرسته
 حجه تجارت مرا تا راجع که اندر مرسته اول را حیران منصف

wrote -
Marthuyy

in
Mirza
Haji Aqa

Mulla
Ali at
merced

Abdol

Mehmed

booked

بارگه است که بولوار رسیدم بعد از تا راج لوم دیکر تو استم و هر روز
 وفات را پرکنم . در آن تاریخ در مراغه ده نفر توری واحد
 کالاف بود که وفات کل شرکت کردم هر یک دهانه منصر با
 دادند در هر یک سه تن که هر یک ۲۲ ساله لوم قابل تریم
 منوم لکن این ذره بود در لوم - محمد فی - نواله خان
 لوم از این اداره که ببع اند و نفع نواله خان در تهران جاهای که
 در یک کرم ببع اند و حکایت میکرد که فرغ است تا جاهای که لوم
 هر روز در شرکت لوم و فتنه از فتنه برون ترند تا در زندان
 یکم سه نفر تا ششم و از این صفت عجیب در حیرت لوم که این
 و چون از چه جاذبهی دارد حتی بچه صبی نزدیک لوم به
 فرستان که اسم آن فرستان را این فراموش کرده ام جاهای که
 ترند هر روز در شرکت لوم و فتنه از فتنه برون ترند تا در زندان
 نفع ترند آردون جاهای که ششم و از جمله خرا حیرت
 انگیز است نیز لوم در فرستان یک کرم از نفع لوم که اند
 میکرد از هر که جاهای که پیدایش نیز کرم بلند شده است

Nasrollah
 Khan /
 Customs
 Mirzadeh
 Babai'illah

در وقت بیدار شدن می آید و وقتیکه همانکه در داخل قرص
 می آید یعنی که در داخل قرص است همانکه در هر طرف که می آید
 یعنی که در مثل وقت نامی فرجده است آنکه همانکه در آن است آوردند
 بدون برفتن یعنی از قرصان بدون آنکه همانکه در داخل
 یعنی می آید و وقتیکه از طرفی می آید یعنی که در وقت آنوقت که
 نمودن در پیش این که در آنکه از آنکه می آید همانکه در وقت
 نمودن وقتیکه همانکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 یکدیگر من رسید بدون لا و لغم قبول نمودن آنوقت که در
 یعنی می آید همانکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 همانکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 الفصحی من التور و ف الفصحی من التور و ف الفصحی من التور و ف
 همانکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 موردی که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 همانکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 حتی که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

Dream
 of birth
 7
 Buhārī

از بیخ فتنه چه واقع شود من چنین خواهی دردم - حتی فایه لغزافان
 بر حرم بفرمود که در اقامه ای را بر جای بگذارد و این را از احسن در حیات
 نمود و جای که در یک کرمی بفرماید و این را از احسن مقرر تفسیر
 شد که در امثال نماید -

و این را از لغزافان گفتند که زیبا اندامی بود و در جوانی از
 علم بیخنده بود و از لغزافان بیشتر نام میبرد که از آن کرمی در پیشه با او
 یعنی از لغزافان بیشتر نام میبرد که از آن کرمی در پیشه با او
 با من هم بیشتر یعنی در بیخ لغزافان که نحو شکر از آن بیخ
 ببارد و او در پیشه ام بفرماید و در آن کرمی در پیشه با او
 یک فتنه هم میزند که او دارد و در آن کرمی در پیشه با او
 عادت با من است بعد از یک استراحت با او و در آن کرمی در پیشه با او
 و در آن کرمی با او بگوید یا برینم بگوید و بیایم تا فرار از لغزافان
 تو هم ناید و انانیم کند و این المدهی بگوید دالا اما او را افند
 شد بر خواهم نمود - میگفت لغزافان را ایما که چنین افند
 فرمود که اولین متحمل ایران بود که در کرمی در آن کرمی در پیشه با او

Prison
 Normal
 los cor
 1 head
 austros
 who
 climax
 Richard
 dark
 elchob
 -Dobal
 repur

بقه گمان میگرد من حیرت کوم در آنجا ظهور نمود زودت را گرفت غارت
اندر چندین جبهه جوار بر سرش درش لایه های بسیار درم از نظر مگذردم

نوع حبه آفرین را چه شد -

نواها و فن نوحه هر چه را دادند آورده در بر زانها فراد که چه
بفردائی که بخوانم آورده خواندم و مفید بود در کتب نوز العوام
در بین افراد که طرح اندازد آنچه چنین کفر نوز که با من درم
کما شربت کبری ایامید و تمام در حیرت نمود حال با شربت انعام
در آن تاریخ فایب آفرینا همی که این در حال وفای هم نوز آنچه
حکیم که بر سر منخ و فایب بر او نمود و فایب که بگذرد صدقه که
ادل اشیر نوع آفرینا همی که در حرم به هر روز خوانم تا میل میکند
کتاب ایقان را بخواند نوع نمود و گفته که به بار ایقان را
خواندم دردم در درگش کین در صحن و صحن اندر کلمه
زشتی و فایب از ادبی ندارد گفته به اشیر را خواندم دردم فحش
و بولع است به بر دم که نوز کلمات عالی شان حکم شریف
است و منتی است فاضل و مؤمن شدم نوز نوز که از دسته ملا

که بر او توبه کند خواهد ترسیم نمود و کجا که خواهد بود
 این در حق انجام آید و او را بعد از صبح گرفتار نماید
 بدست حکومت آقازاده - آرزو احسن است و میگوید عکس ما را
 به جبر آوردند که با برادران در مابین نمودند حال کسیت
 مرقوم درسته بود که مال ما را گرفتند - *بسم الله الرحمن الرحيم*
 در حصر روز نوزدهم تا بیست و هفتم در حصر بود - آنچه
 مال قباک آرزو است که این در حق بود و در حصر خود
 آقا سید اسد مرقوم از لیس مرزا احسنی آن خواهر عزیز گرفتند
 به بیت برادر فرستادند - که کتب مرقوم میگویند که از مدتی
 یک فرقه دارد که سر آن سید کسی را در ایام آلمان بدو
 ذره تغیر و تبدل صورت او را ترسیم نکنم - مستخدم است و در وقت
 لایح حافظه را میباشند که لایح خدمت غایت فریب بود بسیار
 نمیشد که همیشه من نیت قدم آن را از حصر در میان آورد
 سینه من بندید - با هم بر سر خودتون سخن غیبی است - حد
 در بنای من چند نفر از خود زکریه گفتند که قباک خود را بگو

اول روزه خوان یعنی نذر تقدیر امری را ترک در غیر خوان کرده
 تجارت میکرد. بیا را این دمتدی بوند کرملله مع نامی عامی
 بوند کرملله حسن میخامی بوند تره معوه تجارت میکرد و صبی
 زوی باینی نراز مظهر فاب - ملا عبد الله حدیج زنگر و حسن زنگر
 بوند مرف نامی بوند در هر دو نوعی نیاب در ملک کندی بنگوا خود
 ملا حینی بود صدقه خردش می بود بوند بیکری گشتی و بوند
 در امریه بوند بوند در خوف و بر اعراف الله المومرا ایما کرا
 دعوت میکرد آنچه در میان چارچوبی بهای پیدا شد تمام آن تبلیغ
 کرده آن گونه دعوتی و در ننگ را در ظل امریه ملائکه آسمانی مع
 آنچه در اطراف دهات از ملک کندی الی میانند آب در حدی
 ده بهای پیدا شد تمام تبلیغ شد در حدی است دلیل ملک کندی
 از در امریه می هستند آنچه در ملک کندی تبلیغ می میکنند از صدای
 آیات مناجات او در وقت قمر از طلوع تره و تره کریم مردم
 به پیغمبر می میگردد به خیر بویا میم این در وقت غروب دائم تشریح
 نگاه در نرا که بنویسند به می بینند همان جا به وارد میس باورند

Handi

چون بگردید سر راه است نیر آنرا بگفتند اگر وقت می کردید
 آنکشت که گشته مان فرید با آن آبگو شش می آورد بعضی وقت
 نیز تنم همان میآوردم مگر هضم می کردم و رفاه آن آبگو است ندارم
 دوباره غیرت و رفاه نه که سواد عبدیه بگویند همان دارم آنکشت
 خانه پسر او در آن بود گشته شد میاید که سواد عبدیه بود آنرا
 میگردمی آورد. برادر کنیزان حضرت نیز خداوند به نفع این
 برکتی را که هر کسی اطفال را خوشی میاید میاید ماه می آورد
 این دعا بنویسند تحریر که بگوید دعا بدهی شفا طفل
 مسکین بگردید در آن است اطراف بود وقت دهات قوربا
 در مقام از بعد از نطق میان بعضی مردم بگردید جمع کرده
 بگردید بقرستان نگذارند. از آنجا که در این فانی نادر
 خد نیز در رفته با بگفتند قطره بقرستان آن مردم از آن
 تر و در اینم در گشته هر کسی لطیف زفته تا بعد از آنرا در
 قرستان آن که بگوید -

در اردیبه از مقبره من ملا امام و بر روی بعضی و تحیر اهل علم با اینها

URumiy

خداوند بزرگوار را در روز از تقدیر این کس از مؤمنان عهد
 حضرت نطق اولی که قدر حال یک برگ شرفش در جمعی بجا آن کس
 در تاریخ احوال کربلا بر کعبه رفته بقدرس لبه نیک رفته حضور
 مبارک ما لندم شریفش از زنده لقا زنده که غایب شریفش است
 در این منتقم بقدر با جعفر طرف آری بقدر میرزا ابراهیم
 در از علامت بر سر مسجدین بقدر کفر شیطانی مؤمنی بقدر این
 که بعد در جمیع مینسخ گویند -

در خود در اولی که حضرت نطق اولی با آنرا اسلام در آن کس
 تاریخ احوال او را در اسم و کسب ما لندم در لندما در لندما
 شریفش بقدر ما لندم او را المؤمن است غایب لندما هم بقدر
 و او را در لندما بحکم کسب کسب لندما لندما لندما لندما او را
 غنیانم بقدر این یک بر او در خود در لندما غایب میرزا ابراهیم
 صاحب لندما در لندما لندما لندما لندما لندما لندما لندما
 در لندما لندما لندما لندما لندما لندما لندما لندما لندما
 تاریخ بیان مبارک حضرت نطق است نه حال مبارک

او از آنکه او بپوشد و نماند که بپوشد نیز در آن روز بپوشد و از آنکه
 در آن روز در آن غنچه بپوشد و نماند که بپوشد نیز در آن روز بپوشد و از آنکه
 احوال برسد تا آنکه نماند که بپوشد و نماند که بپوشد نیز در آن روز بپوشد و از آنکه
 نیز از آنکه نماند که بپوشد و نماند که بپوشد نیز در آن روز بپوشد و از آنکه
 آنهم در آن روز در آن غنچه بپوشد و نماند که بپوشد نیز در آن روز بپوشد و از آنکه
 تا آنکه بپوشد و نماند که بپوشد نیز در آن روز بپوشد و از آنکه
 تفصیل شد گفت من آنوقت بپوشم یعنی آنوقت بپوشم و از آنکه
 حکایت میکرد در مجلسی صحبت نمیدادند بپوشد و نماند که بپوشد نیز در آن روز بپوشد و از آنکه
 این یعنی بپوشد و نماند که بپوشد نیز در آن روز بپوشد و از آنکه
 گفتند گفتند بپوشد و نماند که بپوشد نیز در آن روز بپوشد و از آنکه
 همی نیز از آنکه نماند که بپوشد و نماند که بپوشد نیز در آن روز بپوشد و از آنکه
 ضد آنهم که بپوشد و نماند که بپوشد نیز در آن روز بپوشد و از آنکه
 گفتند گفتند بپوشد و نماند که بپوشد نیز در آن روز بپوشد و از آنکه
 یعنی از آنکه نماند که بپوشد و نماند که بپوشد نیز در آن روز بپوشد و از آنکه
 ملازمین حکایت بپوشد و نماند که بپوشد نیز در آن روز بپوشد و از آنکه

عجل الله فهدرك وهدنا من اعدائنا وافتكر خواندم نه در آواز
 سرا صد او گفت به تنم نبع عارت عجل الله فهدرك را و اورد
 بخواند عفر کوم قلنا سحر ام گفت في الكفة از قلند سحر آید و من
 کرام با فرمود فهدر کعبه و تسلیع با مرم عفره بر سر محمد صلوات
 و کعبه برایت عی را با ما بر لبه در اول این عذر آید
 نه در تریف

12

Bagir

ادل نفسی که در من که ملا باقر از حروف صی و از ملا میزند
 در که ملا از حیدر معکفرین لبع نبع شده و از هر دو محفوظ مانده
 عمر که کعبه در حالندم عمر اسم اعظم در عکاشه حرف در میان حرف
 عکاشه آرزو که فادم مسافرت عکاشه فهدر عمر از کسی در قرآن
 گمانه زده است که بعضی بیان نوزده ندر مشرک در آت که من
 از حروف صی استیم در ظل من است. تو آید در اول من لیره
 باد بسکندر مسکنده اف باشد تو لاف تو
 نبع ملا باقر زودت قاسی که در لیه فانه در ایام افعال با چه بود

از لفظ نقطه بیان گذشت در حیات نبوی این در برتر از اسکو
 بیفوج حکایت بگردند چنانکه از هر برید و بند زود با لطف غنی از
 میسندند چه که از شرط صحت در بازار اجناس گرفته میسند . بیفوج
 باقر نوع موضع از حضرت نقطه اولی دارد که از مقام حضرت فرقه نظیره الهی
 نوال میسند در حیات مفرغند و بعد از آنکه است جسته شود و بعد از آنکه
 است نوال تر کلام سخن من الرأصد الاول لجلبت لک الحمد فی الیاب
 در میان لعل هر صفتی از صفت نشان حضرت فرقه نظیره الهی مفرغند
 در میان لعل آن که در هر حال یک را مفرغند
 و از جمله متقدمین عالمی سیدانان میسند لعل این در برتر از
 بر که میسند تقصیر این او را یک روز یک جوانی لغوه آید
 نام در تاریخ تقریباً بیستم لفظ نقطه بیان کجوه حضرت آمد که هر روز
 عموداً را میخواند خانه بان در محله مرفی است آن را در علی
 رفتم خدمت فان عمود سیدم میرسد بوف فرقه مقدمین عمره زاده
 سیدانان میسند بیستم . فیه عالمی سیدانان سال اولها را در حضرت
 نقطه اولی در مکه شرف لعل در اولها را مرفی است بیست و یکم لعل

Haji
 Sulaiman
 Khan

از مکه برگشت بی سر زیدی در سید زبان نیندیش تا که گوید بر اینم
بیتها ای که حمزه مرزا حکم بفرمود این ترا ترفیع غنی بداره همراه
عفو نظیر آن فرستاد و در این وقت فایم خیا شیره زنی بود
باندرون حمزه مرزا رفته بفرموده مرزا فایم تنه غنی بود که بپیر
مرا الآن باید بدین حمزه مرزا فایم را محترم میشد و
باره بداره چهار از غنیش فرستاد از دست غنیش
دادند تدفین گوید بر سید را گفته ای که رنگین بر سیده هر روز
بدر فایم حمزه مرزا بروند. بدین را بنیوال بفرموده ای که عازم
طهران شدند. در آن وقت حضرت نظم اولی همی بیایگان در
طهران بود. همانا که از صدور حکم قتل حضرت نظم اولی اطلاع
همی شنیدند که حکم قتل بر سر فرستاده اند. بیایگان را چهار
غنی چهار روانه بر سر فرستادند و دستور العزم میدهند. همی
بیایگان بعد از آن وقت حضرت نظم اولی همان روز در آن
بود. بر آن سوز به باغش بر آید و کلانتر محرم رفته چون
زین بعد از آن در خط مکتوب که تقدیر آن مرد استن حد

مظهر است تدبیر میکنند فوراً بفرستند همی الله یار را که بر سر دستها
 و الاطالیع در غمته امیر خیر میکنند از آن مکنه آفرینند چنانچه
 میکنند در حواست هر حد مظهر را میکنند همی الله یار دست بحکم کلام
 نبی دست از رفقا خود بر مدارد و هر تریتم از برای اهل سلوک
 همراه بر مدارد تا بکنار خندق برسند حال گمان خندق در راه
 فیما بین در چهار دیوار گمان همان سلوک نیز محل آن خندق است
 حد مبارک یعنی قرادها دست همی الله یار را می کنند فیما بین
 دست بدون حد انکار می کنند بخوانند حد مظهر را بر مدارند آن وقت
 بگوشان میرسد که هر حد مظهر خیر بناورده اند یک از میدانها
 همراه عبدا دسته فوراً را این مکنه حد حضرت قطم اولی و کاتب را
 که مع را که دست بر مدارند در لطف تبار کورای آس از کورای
 در دست لطف قرستان صحرای برده اند در طرف شرقی قرستان
 کوه میت قرستان راه دارد آب میریزد در کوه یک طرف قرستان
 زنها خفت کوهی میکنند در اینجا خانه که کارخانه نمونان در دست
 این نیز سلوک حد خورشیدان قنادیز ناف یعنی اندازای

کما غنیمه فیها انما یکسر مال جهانب دیگر یعنی کنگر دارند و کنگر کویا هم
 قم جهر و لفظ ک یوسف فیج مفر علیک القدر شعورند نسبت از آن عبار
 بکنه دارند بعد از بد آن عبارات با نظر و چون آ کرد و عملان مکنند
 در مسلمان در بد و در زندهای الیه مخرج در آن طرف کوه در
 آن خانه عبارات میشوند گفت مکن بدوشی اندازند و همی ای بار
 بر از دفع اظهار همی کجاست میباشند مگردند و همی سیکان سیدم
 لغت قرآن قبول در کیه دلیر لیس ات ان اول قبول گفت لفظ اند
 بعد با هر را دارند مانند او بند را آ داره در انچه در انچه زبسته به طلب
 سعادت (همی سیکان در لفظ ک مع خانه در کشته اند عبارت در زیر
 در کت در کت همی الیه همی حال آ لغات مال لیر همی مخرج
بکنه است عبارت فعل منجم است نیز زبسته در نام عبارت
 لفظ ک را از جهانی هر فوسه اند توضیح احکامات میگردند در
 نیز همی با نیز فغان هر کس میباشند و هر نیز با را کت در لفظ
 ک گرفته تمام را قمت با صف و لفظ اند از زیر زمین همان
 عبارت گرفته برده اند توضیح ادراکات آن همی مخرج برادر لفظ

فایز فاضله نشی چنین گفتند که هارعی در بازار هارمی کشیده
 هر کسی خبر از بازار بدید پنجه بون انعام اوست فایز کرد هارعی
 سیلان کتبه خویه ایست بازار رفته بهر اسم پنجه بون کشیده
 میگردید میدید میگوم تا اینکه آدرزه اجاب را بدست میدید و
 و خود می سیلان نام میبهر (آدرزه سیلان خانه آن رتبه شد)
 کی دیگر است یعنی بود مؤمن نبود مهره آن در می کرد که بگرد
 در سید مرحوم بن فرمود ترا نام لهر در آدر که خواهم که تو بچشم - هر کسی
 رفت تا خانه با جریه لوار نامور شد هفت قطعه اول را از یکدیگر برت
 برده ایجا کشیدان بود تا اینکه یک صبح تمام شریعت در توین کش
 بود - رفت آنهمان داماد سید مرحوم نبود از او اولاد نداشت
 یک زن دیگر گرفته بود از این اولاد دارند ایامی که
 رها تا خان را ایچکم نامر الهی شاه بجهت غنچه عورت او با امر
 برده در قلعه اردبیل حبس کردند از اینجا فرار کردن و بعد از
 رفته مهاجرت نمودند و علفه باشت گفتند باید اینجا بنام رفته
 کشید غنچه بود از خیر نهادت او دختر سید مرحوم مرار شده

عزم کرده اند و خود را سزاوار آن میدانند و از قدرت و جاه و دنیا بی نیاز
 گرفته اند و در میان خود شکر و اصفاف بازاری نشسته اند
 بلکه در مورد خود هستند چه او را باقی در برنده مانع شدند
 بوقوع بیرون گردانند داشته های بی قیمت -

از علم متقدمین و آسیدار ابراهیم یعنی که اگر اوقات در حضور
 آن بزرگواران تقلم اولی یعنی نبی از تاریخ ایمان و اقیانان (اطمینان)
 ندارم و بپرسیدار در زمین نیست - و از علم متقدمین و آسیدار
 آنگاه که از نزد ایشان که تا سید معتمد از علماء و شریف ترین
 یعنی از این بزرگواران حضرت تقلم اولی یکدیگر از این بزرگواران
 داشته اند مثل اینکه ما و مستخدمین خود خواهد شد و او در کس
 خواهد بود و صیحه و در لطف شریک از گفته شماست خوانم که
 مکرره یعنی برادرش صیحه برزاعه که حکایت از حال او که یعنی
 داشته اند مبارک را از شریک از گفته در با لطف رفته
 بعد از جهت غرض در میانم و در حضرت تقلم اولی در برترین لاده
 و این غرض یعنی برزاعه که برزاعه صیحه را در برترین لاده

ad Ibrahim

77
zi

۴۸۱

ما بر حضرت نظر اولی بعد در تاریخ نیکی می نمود که ما از این معصوم
 باقی ملامت معقالاتی دارد ستم های ملامت این ترا و هم نزدیک را
 ما بر حال ما که تسبیح نمود. و هم غلامان در آن تاریخ های نیرا
 عبدی و حیات معنی آفته توضیح برسد و هم برزاع عبدی از
 حالات روحانی حکایت گوید که خود بخوبی میگوید که حضرت نظر اولی
 در آن زمان اندر در سرفای در یک خانه همان معنی آنرا که نیرا
 کویع به برادرش و هم برزاع عبدی الله میگوید الهی میکند مراد خود را
 از جنین او را سا که محروم نما. و هم برزاع عبدی میگوید که هم دیده
 در آن وقت شد بر آن حاجت شد میگوید خبر دیگر عرض میکنم در
 سه وقت هزار بیت از تلم مارک آیات تبارک میگوید که
 پس من به ستم آ برزاع عبدی میگوید اگر از برزاع عبدی راقل نوری
 مکنی است در آن شهر این است که برزاع عبدی و عرفش نماند من
 برادر فلان که ستم دان نیست میندازند از تلم مارک نما
 در سه حالت هزار بیت آیات تبارک میگوید آید دارم ترا محروم
 نترشد. اینطور به تفسیر دارد برزاع عبدی محروم نترسد بسیار

Mirza
 Abdulla
 account
 Amir

انکه در غرض نماید محروم خواهد بود بلکه من رفتم در رفای
 فانه که هجی غله من کف بود و سینه خفت نیز غفت غله نرم
 آنوقت آن فانه را آنکس سم در همان وقت فانه مرفون
 در کمال ادریست که در راه فرکه بود حضرت فرمود لغوی است
 هجی برزاعده که بود کف بود پسته دارم به بنیم فرمود لغوی است
 دارد سینه کف کوم ری صباغ را شرح نماید نیز فرمود سینه
 کماند باورد شرح نوشتن فرمود من رعیت نگاه کوم غرض
 کردم رعیت با تمام شد فریادگان را نیزین که استند که در
 با تمام شد بر دست آوردم در خانه فایس کردم درم هزار
 به به بود از این حکایت هجی غله من خواهد که بود خط
 بار که همان خود را به سینه زفته از جعبه در آورده آن
 دل که بود در گمانه کوم در کس به در حسن خط وقت کف به سارا
 تا بل کند از به حجت نه بود هجی غله من کف بود حال که
 عقیدت ندارد به فرقه را بمن رعیت کند کف بود بر کف
 معروف ندارد بود هجی برزاعده فعل معترض بود که در

بدت قلیع و نه ت قلیع در تاریخ ۵۹ که فنه را تازه از اسکو
 به تبریز آورده بودم بحال آن جزوه افتاده یکروز سینه
 هلی برزاعبد به رفته بر سر ملا غلامی روضه خوانی داشت
 دم در پیش غموش نشستم یکدیگر گفتیم هر وقت که می
 بدیدند و را بقرب بعد از ختم روضه خوانی وقت دادند فرود
 فی ب تاریخ الکتاب که برزاعبد نقلی خوان فراغی باشد همراه برداشته
 با من رفتیم نگریدیم الکتاب با برادر که حکیم ملا غلامی با هات
 دیگر رفتند ما سه نفر نشستیم اول از غموش که فراموش کردیم
 احوال پرسیدیم گفت فرح آنوقت بود که بیوم ما دم نماند بعد
 شرح نصیحت امر گویم و آن جزوه را خواستیم مد خطم کردم غم
 ترسد و مضطرب دارد قدری با ملا طفت صحبت که روز
 دیگر صبح را قرار ملاقات گذاشته حرکت گویم آیدیم هم سینه
 و حجره بنی را رسید روز دیگر صبح زخم دیدم سرور سینه
 غم ترسد همان که که ما خسته شویم و بعد که صبح برزاعبد
 بعد از اسکو که گفتیم که سینه گفت بر سر آن شب منور

از جان فرشته فدا شد روزی است آن چه خرد را کردیم گفتیم
 بجز کف و نندیرام اگر نبود از ما نماند غنیمت نبرایم و فایده است
 گویم جان چون بگویم میگردان میگردان اگر نزدیک ما برساند
 و نیت او تا راجع خواهد رفت حال نیت سلام و نیت را درم
 گفت آن را نیز از این ندر از بهار است خود هر که فکر داشته بعد از
 چند بر سر و دست غنیمت اند در غنیمت نماند و غنیمت نماند
 آن هر سر را برده پس بکنه است آن را بید گفت آن را نیز از این نبر
 کند در آن غنیمت که غنیمت نماند گفت بگو جان این را آورید
 برید آن را تا تو سرزمین و نهارا بنده برده بود
 ستمایسته در آذربایجان نماند نماند

در نطق آذربایجان نماند نماند نماند نماند نماند
 و نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
 نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
 نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
 نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند

یک طرفه در خط که اندر کمر این قنوار ایدید در تو دست محرم
 عا حال بقوا علاء و قنوار حکمت کی را از احایب لغت زرت سید
 همین از اهل سلیمان در ادل ظهور که در حیرت لهرک نراند سازد
 غیر آید فقط یک نفر را حقیق و عمو از این اشاری که در سی در حیرت
 فرخی بگو از اهل اینها بود در سلیمان با کسی بود میگفت بگفت از
 اهل سلیمان فرار که ز قند در بر ز در خانه عموز لهرک از آن
 خانه سفلد موقوف کوفت و عموز لهرک از قند بجهت تر ز کفته اند
 نکر فرستاده آورده و آورده اند چه العدر به لبت او حویب
 زده بود که لبت بلند تر خون کف دلم بود در لنگ صحن زنی
 از مردن آسن باندردن بجهت معرفت لهرک قنوار عین کف
 با لهرک زده که کف در لبت او قنوار است من بر داشته
 به گزیده کننده از بازار قرسی در سر و زخم ایستاده که چه اندم
 با یکدیگر او را گرفته بوم با یکدیگر مردم از دست و چپ
 بعد از من لبت می نداشتند که با یکدیگر دم تا آنکه از بازار
 زد که بر بسته کرده ز قند می نامه مردم که روز ماند بگفت
 (و چه تا اگر اهل از این می نداشتند) (با که کشته لهرک) و عمو ز لهرک

Milman

الهی صغیر فرمود - بآن از سدا تاریخ در روز اول حشر نمودن گما
 و در سینه ندر که از قوت ظهور و در دست عازم از قوت ظهور نمود
 یک جای آتش الهی فرستاد در کفتران ضاع بجه اندک آقا میرزا
 مصطفی نراقی و دیگر سبک در دلی بجه از راه تبریز عازم
 هند و جاما که بجه اندر سبک در محله قیامان نماند سید عابد
 در از مؤمنین قطع اول بجه و در جاما که توقف در برای
 هجرت نمودند در این هجرت نسبت بحال مبارک سید عابد در مکتوب
 پنج سینه ندر پیش شال او را باز میکنند بگردن انداخته خفه
 کرده سرودند فردا انرا گرفته آورده در قوه کلک در سینه
 بتادش گو با قطره یک سینه ندر سر بزنند - تقدیر بجا
 سیر از دهان سرتبت تمام جان لعلون انرا بجه در جلد
 سوزاندر شخ الهی ندرت با کمال سرتبت منقول بجه - بجه
 بت سرتبت سوزاندر مصطفی ندرت سوزاندر در شخ بجه یعنی بطن
 مع بجه اند بر سر بجه سوزاندر سوزاندر سوزاندر خون کین
 نرفته بود یعنی کسی را که بگفتن میرند در صورت بی بینی مرده است

The
 History
 11867

در صورت اینها تغییر نرود اول از وقت غیر غصب نخواهد در دریا
 سرگرد قدر کمان نزنند دست غنیمت آنچه از غنیمت سر یک کمانی
 میکنند در دریا کمان نزنند بر آنرا کشته سر او را میبرد و بعد آن
 میرزا المصطفی بعد از آن آنچه در حدت این را از آنجا برداشته آورده
 در قریستان نوروز کعبه اند و از بغل آنرا علفه فایب میرزا
 معراج طبیب رنجانه در کف دریا که علف کعبه میسازند و علفه را
 لاله کعبه نهند از لاله کعبه کعبه رنجانه بنویسند هاکم رنجانه
 شب نکر فرستاده فایب طبیب را با هم طبیب است هفت میکنند
 در ادهان حکومت حکم میکنند هفت آورده سر یک را با هم
 هفت نهند قریب رنجانه در باغین لاله در لطف تبریز در
 قریستان تبریز کعبه فایب است در کعبه است اند - قدری از
 قریب طبیب لاله در لطف تبریز کعبه لاله لاله است تبریز کعبه
 لاله واقع است از در کعبه لاله داخل کعبه او در در لطف
 کعبه لاله در باغ فایب است طرف است تبریز هم عمارت است
 در هفت نهند اول کعبه وقت رفتن به تبریز رنجانه لاله لاله

میرزا معراج طبیب لاله در رنجانه

وضع حکم و غیره است از آن تاریخ تغییر کند و با وجود آنکه اند
اگر خواستند تغییر ندهند در زمان منتهی گذشته و تا
آن از هر زوره آن دادند -

تفسیر
Yazdi

در تاریخ تقریباً ۵۷ هجرت فایسده پدید آمد
این مورد را در یک خواب بر بوم شرقی هند و بر آرزو گو
آس در بر نیز توفیق میکند در شکل دادن یک عمارت و قله عال
آنها نیز از ابدیسم تا طریقه فرید بعد عمارت منتهی بود و مجمع
اجرای بوم فایسده بعد در دالان نیز از الفصح حیره تا از فرنگی
درستند در اواخر عمارت و در بنای کوه با قاره میرادند تا نزد
عالی قیامت نهادند که امام مبارک حال قدم غرض نه الا عظم بوم آه سده
بعد خواب می بیند در خانه در محلی که نهادند واقع است بگفته در دم ایضا
مرده ام حقوق بخونم آتس میکنم می بینم من چشم یک ایضا خواستد آتس
من چشم بعد تلفت شدم که من روح ایضا خواستد خد من است و
حجت بعد عیادت از دستان بروم بخوام یک عهده منم منم غنوا
تا اینکه دیدم حید را آورده در گوشه ای طایفه ای که در راه

حشر مردم بیکدیگر شوند شماره سرفتنن بحد دردم و عداوت علمونم
 که کم آن عداوت کم شد از حد گذارنن میگروم بعضی نفوس که در این
 عالم را الله در چشم می بینیم کم کم متفتند مردم که فر تازده باین عالم ایام
 طفل می بینیم کم کم حال بد و دلخیز پیدا میکنیم و ملاحظه میکنیم آنچه در این
 عالم که ام مهم اعلام هر وقت است حتی اوزر در آریب در نزد
 مانع تو سرفتنه بر فتنه مردم ز نور در آریب مغلطه غرق شود آریب
 شماره شمارا بر آریب بسته بر در آریب که بسته بر آریب بر فتنه
 مانع قریبات اعلام را از آریب واضح میکنیم و صدق المرسلون میگویم
 و لیاقت هر چه مردم باطنی بگویند آن عالم بزرگتر است
 بر آریب مانع میگویم تا چنین ندانسته بودم در آریب بر آریب
 و هر چه میکنیم از وقت مردم آریب که بر آریب بر آریب مانع آن عالم
 بر گردان میگویند که بر آریب در آریب بر آریب بر آریب
 کیت آنرا گفتند سید هر بزرگی بر آریب بر آریب بر آریب
 حواصی را لوزر میکنی بود آریب بر آریب بر آریب بر آریب
 مباحث میکنیم خدا یا ما بر آریب عالم بر گردان آریب بر آریب بر آریب

بکنیم در این بین دیدم در اهل قنده خواستند ام لتاره بم خدمت ما
 بکنیم عمل کرده بحد پیدا نمیشد از خواب بیدار شدم دیدم از آمدن
 القدر بیدارم همانا بر سر کسره شروع کردند و متعجبانه عذره
 تا اینکه القدر و ترنزل تدریجاً بکنیم باقیه و تا آنکه از زلف القدر
 در دهان من باقیه بود. فایه آمیز را در تابه کبابی از وقت بزرگ بپزند
 پنج خواب را نظم میکنند و علفه کفور عالم در طرقت نه من در
 لوجه که ۱۵ سال قبل از زاری است یعنی بفرمانند در عالم از و با بر
 تا کفرت -

بارش میباید که تا سیدهد در محلی از فاشه این همان کفور از
 بجزه تجارت برفت بکشد که او اعتبار داشت پسر نیز آنا مال کفورا
 بکند و نیز را در فاشه فدا کند از که بسته بود و اها بسته بود
 ترا ازین سیدهد میبایدند - اها بکفند فداستگار از اها
 بگذارد و نیز بپوشد اعتبار است خوب است فداست بمانند است
 از شدت هزار اها بگردند با اخیل نام برادر جبرئیل فدا
 و سیر از فداست که پنج برادر کل اها بپوشد او را آوردند در

در
 در
 در

در فیه نیز این لیره بود قصد این بود که در کربلا ایها عمل در
 کار کلفی پیدا غنیمت لیره را یا تا حجه بر دیا حوا به کند یک روز
 در راه که در فیه فایه که بر ذراع باشد در کف در وقت است
 که سید هدایت از نفوس تعب هستند آن بر ذراع هر دو از سید هدایت
 ای می بود که در کف عصاره کف در منهای غنیمت است او ساد و در می آرد
 می در فیه آن بر ذراع مانند آن آورده اند قبر از بر او
 به جهت اول در کمال نماه تر از آن بر ذراع دست فر فر گرفته بود
 در ایها قلم که است نسبت از فعل گمانند در آورد از حیف از
 که سید تقی است می بود که لیره آن تعب لیره گمانند عین رسید به خطم کردم
 کف در فیه نگین سوار این گمانند را بخوانم حوا به نویسم هفت سوار
 نور حوا به نوشته به نوشته دارم حال گمانند و صدر و کف حوا به ای
 تا بخوانم گمانند آن سید تقی هر دو را خوانند نوشته بود که کف در مبارک
 حضرت فر اراده به معرفت بودم فر سوار به تبریرم آن سید هدایت
 نویسنده ایها هفت دار در حوا به نویسم آنچه اراده مبارک x
 حضرت من اراده به علقه کف در میان اول نوشتیم خدومه بعد از ختم فعل

با هم بودن آنرا از در بندگی نیز از اعیان مردم بیایم و ایستاده
 آنرا و موعود من بخوانم از مسگر بازار مردم را این نیز بیک شکر و موعود
 شکر است از میان موعود فقط کعبه زقنه بعد از سه ساعت نماز است X
 واقع می شود. فردا گذشت نیز در اعیان که بعد از اعیان آن گذشت از لایه بود
 خردار در روز کجی نیاید موعود مردم نیاید است کعبه مکر در روز
 نیاید موعود نیاید ترقی گفت خدیو تیره زقنه در مردم جواب نیاید
 امروز نیز کجی و هم نیاید زقنه همان کعبه موعود است در خانه همان
 بودن نیاید نیز گفت خدیو تیره خانه اگر خانه بود که موعود نیز بود
 هم موعود در زمان گذشت از خانه برادر تروی عمارت برود زقنه
 فردا برکت زقنه مردم ندید که یک کعبه سنگ در زمان گذشت در بازار کعبه
 و برادر آن آمد میان را خبر دادند. فردا موعود است زقنه
 نیاید زقنه اسلام نیاید است موعود را راه ندید جواب کعبه زقنه اسلام
 به یک کعبه سنگ خرد که زقنه اسلام آری از مردم نیز از اعیان زقنه اسلام
 موعود از اعیان از جماعت شکر از آن کوان و عیب سیدان هم تری موعود
 و یک کعبه سنگ عود فرشته نظم موعود است یک کعبه سنگ موعود نیز از اعیان

پیر ملک تمام برزا کنزاده بود که در تمام در گذر او دست مبارک فروری رفته
 آبرو را باغ که نزدیک بازار بود اعیان اخبار دارد و گفت روزی که گفتن داده
 گفته در این بنی فبازه فقط گفتن را دادند قدر رفته دهم در کنار
 باغچه نمودند ز همه نیرات گوم که از میان دهم در حتم تیس را
 در زده سه است یکت با کرکس از هر دست تم تیس که گفته از دست
 پذیرم باز خورده مسلم که بعد از خوردن ز چنان فتنه خفته
 آن سره به رحم رفتی از آن لطف تم زخم زده دهم روز قبر از آن
 همان تیس را از نکرده کردید باغ غیر رسید به معنی کردید
 باغ غیر از مسلمان دلتی بود گفته تر منکم آقا را خواهم گفت کردید
 باغ غیر ترقی دلتی بود خدمه بعد از رفتن حدیقه عاف کاع
 سید مرحوم که دست کنزاده ابا مع بر را بیکر یکا زنده در بخش
 تا تل ابرار گویم ادم فرسو آند است دارم سیرده ام پیرا گفته
 خدمه پیدانگه فراد که در هر یک در فانه تیران که تیس
 ساد جلدی فراد که بعد از خدال در بار گویم درستان بیکر
 گرانه میکرده در سه بکوز - و فب آسید بعد تیران که قبل

زنده است باز از خودت عبه ای. اردافا ترسته نهد المرحی را
در آن لوح بنویسند (اگر نه) دست نگریدند خواهر در بحر کرب
بند حوض تا) —

باز در از نه دست آسید مهر نه دست کمر تلا صان نه دست
است کمر سینه صان یکدستی در باد کوبه بهی نهد در بار صرا
کرده لبو نهد در انقداب ممتان در قیابان کار و لرا افاره کعبه
افاره دار بگرد افان ممتان شرفی در سرا او تفرج کرده نهد
بهد در مده جواندای رکان عطار و شیرینی قوی باز کعبه نوکم کم
بام امر مودت نه نه در حین نام حقا ز فضا عنود کجوع لو x
کمر سینه صان را که بدتر زده بهای به سجد که مکر در تراد مکر
در رخ از دقت همراه تو از تر طلب دارم از شما جمع شری ای این
ایسه که کردند ذکر؟ طوفان را الله عظم عنو نهمه واضح است
در طرارت منگند رفت بد تا مگر شد در نهمین حشر سه عمارت
چسبید بام در میسای کمر حین فرسده فانه را با بنی آوردیم که
سایه که در آن عنو از شدت کرفه است نهم حین نایس در کعبه ای را

Sadiq

و بعد از آن باد باطل دادیم شب بوزند قدح تحت غنچه رسانیدید این
 نموده حسن قماشش علم را از گرد کرد. و گفته مر امید بد تو در هر روز
 او با نظرف غنچه سلطنت همیشه با دانه نظور غنچه زرد حقه را خطم کردم
 این غیا پر زهر است. اگر کجای از آن است و غنچه از تر زهر بود
 از این روز خواهد کرد یک در این غنچه غنچه غنچه در این
 گفته غنچه صدا در غنچه در غنچه ان در را می کشد مار در غنچه غنچه
 من بیدارم که صدا تر را شنید تر می مانند از غنچه غنچه غنچه
 صدا می دارند می بینند زان است جواب غنچه دارند نهاد غنچه از
 این غنچه آ چشم بوسند در غنچه زان می هم هر یک یک
 غنچه در زان در غنچه غنچه؟ غنچه کرایه کردم زان غنچه غنچه
 در این من غنچه برو کرد هر غنچه غنچه غنچه از ان
 حرکت که بر غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه
 اما از یک غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه
 در غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه
 و بیاد کوبید برود غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه

حضور آریستند و نصایب نگردد. چون کردید هلاک بسیار آدم نحسی
 خوب بود در مقابل این است فعلیل و کلمه حسن بسیار یکجمله بود
 باز کلمه صمیمی تا و آن کلمه را به نیت تمام بخیر دل و در هر حال زیاده
 هر طرف ثابت را خوبان بدتر گرفته فایده را در آخر آفریننده
 فایده از اهدا کرد که کل دارا بود که بسته افکار دارا بود آنچه
 با خود فرزند انداخته نگردد گفتند باطلی ندارد که بگردد برسد
 در این وقت که از آن آقا جان صدر عظیم بود در مقام املاک تازه
 حکم بریزد که بود آدم کار و گمان بود در هر دو طرف چه که او را از
 نفع و عافیت نفع بود فایده را بنامه او در و در آن وقت
 که در هر زمانه در فایده کلمه حسن در است فعلیل که در یک فایده
 به بستند چون کلمه حسن در است فعلیل از آن زمانه و کلمه کلمه
 موقوف آن کلمه بود تا بنده کلمه بود. تا موردی حکم است در هر
 اوز در فایده کلمه حسن بستند روز پنجم حکم است از هر دو طرف چه که
 که به بود آنچه وقت است هر دو طرف چه که آمد تا موردی حکم است
 جواب کردند است فعلیل را برده داخل دسته می آید کردند

دیگر حکومت توتلیت کار کند و است فعل روز بروز در میان
 تر که گویا که فردا بود، نور شد و شکره هر روز بروز شد است
 بدیده در انبساط است و اجابا یعنی از این قضیه به طاعت سرده
 که شمع فان بر سر کف خنجره میان حال افتاد بر هو است فعل را یک
 با تفصیح در مواضع گنبدار یعنی که جمالی که ما را منع در میان آن
 فای آبر مع چند بگوئی که در میان که حضرت عبد الله و اردو حیا
 تر شده اند از نفع و غیر که در حوا - در لعل او می خوانند خداوند
 بعرض قرآن می خواند که من قبل نظر اوله لقد عهدنا لربنا
 اننا صدقنا ان فلان اتقام میکرد که لعل و لا اهل فله
 تا یک ل بر این سوال که است فعل او در روز تر که گویا
 نبه با آفرین ایامین هر آن از سر می شود که در اول فراتر است
 در سحر است بازار امیر دیدم است فعل است که آن راه چاه است
 در اثر حلقه زره اندن بر در است زخم کج که از این با این مردم
 انما زنده که از سانس خرا دارند که در است فعل رفته تا
 آدره که در کف بر بندند زخم لعل اند یکدیگر که در است

خوبی و بی نفعی هر دو را در هر دو طرف با طریقی را به آلاء الهی بگردانند و از
 آلاء الهی شکر کنند از دستگیری خداوند بزرگوار و از عفو و
 عفو کنند.

در آنوقت که فجر لفظه آرزو کنیم می شود در دست نیکی دل آنچه
 لذت و بهره که مردم گویند و بکنند و لذت و بهره قدر در
 وقت نیکی است که در آن فجر لفظه فرموده شود جز آن که کفر شود
 اولا که خداوند عفو و اذیع بکند و هر چه را که بکند بکند و هر چه
 بخیر لفظه اراد می کند تا از کفر نبرد و در حق آن کفر نشود تا آن
 حال که در آن می کند. لا فجر لفظه می تواند ای کفر باشد
 بدترین غذا است گوشتی که را با بارید که از طبع بدید
 یک قدر را در باره او قصاصی که گویند و هر که کند لا فجر لفظه
 نفعی شد می تواند نیز کفر را بدترین غذا است گوشتی که گویند
 وقت گرم و میوه اقیان را در آن می خوردیم نیز فقر آن را در حق
 است قلیل را به حاجت می کند انواع کتبی با هم می کنند و در
 طبع قیاسی خفه غنی بودن آنکند آرزو را این کفر است

فانزه است خلیل را انهد چون از خمر وقف مردم بخانه هر سروره در را
کنند کت تا عمل بدید از نیت از خمر مکتفند . او نترسند
و که انهد چون در حال عیاش است مرا به دکان از دستش زفته با
تایت عیاشت حال زند که میکند -

بعد از آن اشارت آقا ابراهیم کند واقع شد در تصویر اداری
در حال وقت و نشستم ظهر در حوضت تعلم اولی که نترسند از عقاب
مشرطه در نهایت بحران بود که عیاش تا زده لطفت نشسته در
بیزیر عیاشی که در حوض جمع شد اللهم در است که اندر بازه
مکه که داخل مشروطه نراند تا میگویند و مشروطه می در اضعف
که اند هر کسی را از روی گرفته نترسند میکنند بلکه خیر نترسند
فقدان تا که از روی او گویند و نشسته تا در است گرفته
در تمام محلات اذان میگویند تا می معنی که خانی نیستیم مسلم
و نترس در این وقت در حیره محمد خنده فری دارم از روی که اتوک
قتدانت وارد شو از دلایقتند که اهل محله دروغی هستند من
میگویند که خیر از روی حیره نباشد در اسلام است از آن می برند

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including the word "تاریخ" (Tarih) and other illegible characters.

هجره الملتها سردار هم نامی میگویند که با با لاکر بندازند تو خودت این سرورده
 می؟ است تا اینکه او در جنگ در خانه نشسته ام هنوز حجره نرفته ام
 دیدم در زندان می با با سرورده که ابراهیم می آمد گفت
 از خانه باید روم بدکان می آیدم در راه فتح ابراهیم در کربلا می (نمی
 آید) رسید از آنجا که میترسیدم فاله که او از کربلا گرفته
 مایه طوف در دست خون ها شده تیراز بغله گرفته با کله هم
 مردند نیز گفته که او برود می خانه را با بازنگند و از خانه
 بروی نیاشد او را آفریناده و پس آمدند که حجره لبو
 از حجره را با او دارم سرورده در روز یک و آتون فتح و در
 سر لطف بود بن و در امانت او را می کند بگفت از منسوبی در
 خانه بود او را همراه بر داشته در امانت او میخانه بهر از منسوبی
 گنایه رفته می سرورده بگفته مرحوم را با او در دستور العمل
 حجره را با او دارم و قدر رفته که معروفین احصای می می می
 اهلان و در آنرا می بگفت از مرحوم است اطلاع بدید از خانه مردان
 نیاشد چه که رفته کار را لطف می میوند که اند فله

آنروز که گشته به خمر نرفتند در لبت خمر در لبت خود اظهار
 خمر را تا تمام میکنند دست فای بر میگردند. همان شب در باغ
 اردنی خوابید بویوم رسد میگردند هر باره تمام مشروط می که
 بغیرت آن جمع شدند فرار راه محله ادوی راستند و بازار را
 می گشتند - و اما آن ارا را هم که در راه با سلاسه میزند جلوه تالار
 گندیده های از اجن مجتهد دم بخوره آن سبک ارا را هم تکلیف
 است بکنند در جواب میگردند وندگی که گندیده میگردند خوب
 این را می شنوند های از اجن میگردند و این را بفتح اسلام فتح نام
 در کمانچی و القاب فتح الهی و القاب گندیده در زیر زمین در حشر میگردند
 این با آن زخم تا عمر می گزند عمر گندیده در یک طرف تا چو کشته
 در لبت خود حلالت میگردند و لیکن از یاد گذرد که گند زانو که نیز از این
 جدا بنده از لبت باقیمه خد ز فرزند در سر زخمی که ارا را هم با محمود
 میگفت تا جان بملکوت الهی بر وجهی گندیده در کنار دعوات خد
 بود فاکه نخه بعد از خد از ز اهل محله برده در قبرستان ادوی رفت
 میگردند بعد از سکوت انقلاب های حسن عامی بویوم فر را بکنند

Handwritten marginal notes in Persian script, possibly including the name 'Hassan'.

او نیز بدیدم در کلمه ام آمد و چون دردم بر بند از این
 در کلمه است فعل (نمی رسد ضمیر) در کمان غلام زده است فعل
 در کمان غلام زده است فعل آسیر بود او را بکشد این دراز کرده
 بود ز آن نزدیک در تمام نهان بود نیز هم مد خطم غوطه برد را
 کرده جانیر را شفته بود است فعل در کمان او را بردن است
 تمام آید در کمان او را آتش زده بود این طفل بکار مانع محقر
 با بیعتی قرار دل خدایم بود کج آن درده بودم بکار نمی آید
 نوح است و آن ابراهیم شد یک خنجر کفوفش بود همیشه مفعول نوح
 بود نیز بنا بر محبت به شعله در بود تا ابراهیم شد در کمان محقر در
 پراچای که از اطراف دارد می شد بنامه نیز برده او را همان میکرد
 کسی نتوان او را بخورده شد در حق خشم بود اینست در این الفقه
 شدید که یک ال کند. فایه آمد بگوئی از عشق آمانه تر رفت
 نیز حضرت عبد الهاء آرد او خاتم ترسته الفدا به که هم میفرماید من
 یک گانه ز نور ترسته ام کجه تر تر تر نه یاد گویم و ستاده ام راه می رود
 بعبق فرستاده اند حال یک را می نور ترسته ام باید از راه را هم تر تر تر شد

محمد
 محمد
 محمد

که در نظم که حضرت عبد الوهید قدسی فرمود به آنکه منو باند خدمت
 بزرگ است نظم منو بدند لوح مبارک را این با قمار و هوس و کما قمار
 و غیره که آن در یاد که منو بوز قمار در ارم بر دست آید از بند
 خدا نجات و در ایران نسومی سینه در صفا ملتبان و در ملتبان با
 بکر که می جنگند بر اندازند بعد از صدف و صدف و صدف و صدف
 میفرماند عبودیت است بر گزیم به تقدیر که می بگردید من با مورم
 بر نگردید صدف که همراه منو به تقدیر بر رحمت مسند صلح آن روز
 در ملتبان خود ایلوف که در دل هر روز دعوات است منو که در از خود
 از عیب که بیاره او ایلوف ترتر با آن قدرت قدرت با قدرت که در
 عازم منو کشف حوائج بر آن از نامی راه در صفا متوقف منو از
 جرئت آمد او تم قدرت قدر سد المنع همراه منو میباشند در فرسخ راه آمد
 منو اندر زد که آن را الهی را تحت گفت بطون که آمد و ما تو او را
 می گفت بعد چون الهی مبارک در صفت منو با تو منو زرد که برگشته
 باله که در این میدان که هر یک رسید بهت فرسخ راه در نزد
 ما منو با پر منو می آیند در نما آمد را که فرقه چند کنند که با منو

کاتبه میسر در تو کله میس و در مقام نون که بعضی او را مردن میاورند و لکن
 الواح بتاریخ را میسند که از وی رنوم کنفر براره بکنده میسیدر آمد
 در اسکندریه فانیان همان نثر آمده را میساخته آنرا کمد را در حسن
 میسند زفته در شیرینی و نلام حکم میزند ترموط که در اینها که آنها یک
 فانیان کنفی میسند و در قرآن از بول آمده گفته بر آن که کنفی که قرطوبه
 میکند که آنرا از سپهری از سپاهیان بود با سکو آمدن دارد و سقوی وقتی بود
 در ده ماه بود با هم از شدت انقلاب از شیرینان همی با اهل و عیال آمد
 در اسکندریه که کمد را مله ها که کنفر میسند حاصل الواح میسند تا مبرورت لازم
 باید بیخ الواح در ترنر تله و سقوی زبانه کنفی معلوم شد که اهل ترنر را
 بخون مله که ارا میسند و آنرا میسند عفو میسند بیخ مله و زانا
 و خور ترنر از اثر آنست که مجبور علم را در میدان آن ترنر در آید
 هزار کلمه گفته ما کردند خدا ما اگر اینها را کمال خود بکنند
 نه دیگر را میسند از نه خوف میسند بیکه دیگر را میسند اینها را
 بخون ارا میسند و سقوی ترنر
 و گفته میسند هر چه کسی را میسند بعد از اول سال میسند در امان

آمد آن روز را چون بگفتن غمناک بودی آن مرد را که با کرا
 برداشته عازم تبریز شد در حدود ششم روز تبریز را رسیدن می فرمود
 کرده بود کسی را اذن دخول و خروج نداشتند که آمد به هر فرسخی
 تبریز رسید از طرف صفتی پنجاه از شلوک در آن داخل تبریز شد از
 سردار و در (مردی تبریز) سر راه که آمد به قشون و در حرکت که
 آمد بگریه بدون رحمت داخل تبریز شد و تمام القاب بگوش
 یافت بدین که گویا در این شهر انقدر روزی یک آن قدر باران
 نرسد کل ناکت شر و کانه را با آن که مشغول یک شدند که
 از بدین وقت به تبریز غمناک -

و یکم از شهر آمد که ملازمین با این دانی که مرزانی است
 اهداف و تصرف او این که میبایست که نیز در تبریز غمناک
 نیز را بگفت که بعد هر روز نیز که ملازمین با این و یک
 نیز با این سرور محمود لغت در تمام هر روز میقتند تمام این
 سگرتن در خانه نیز و سردارند خانه را نگهدار میگردند
 یک نیز در خواب بیدم میباید یا نیز از سردار این را از دند

صلح خواهم را بر عین کسب الهی در محرم طاعت گویم و کفتم من بخوام
 خاطر جمعی دارم خاطر مانی میگویم گفت خاطر جمعی دارم شکر از
 برودند این ترا صد کعبه کفتم تا آنکه بنامه فرزند اینها باشد
 بگردد مانند بنامه شریف بعد آن آنگاه الهی است این طرفه و آن
 طرفه و تا رند دیدم خبری دادند در باره شکر که با خود دارند
 تا آنکه از جمله مردمی است میان محرم کعبه گویم ما را هر چه فایده
 باشد ترا تا رایج گوید فایده ما را بقیه است که هر چه باقیست آن کعبه
 بیوم تا رایج گوید قدر از هزار دادن و زحمت میاید آن سوره
 ششم است که آن را در آرایج کعبه برودند و گفته شد که آنرا فایده
 زحمتی نماند و کعبه با کعبه گویم پنجاه از این خواست که کعبه
 که بعد از این است در تمام عمارت کعبه که در آستانه استاره بیوم
 کعبه از همه بدین میگوید بایه ترا اینم همان میکنند و حرف میکنند
 ترا آن نه بر سر ترا عین باها عین است الهی میگویند در حرف
 ترا ترا میگویم باسم الهی که ترا میگویند که بگویند
 تقریباً در ۵۰۰ نفر در دست خود تا آنکه ترا کعبه نام را بگویم

a Mir
 ...
 Mi

امر از اهل ابراهیم آن قریه میسر شود
 و در یاد اهل قریه ۵ و ۶ که میسر است
 تبلیغ شده است در یاد اهل قریه را تبلیغ که میسر است
 امر از اهل قریه در یاد اهل قریه میسر است
 در تاریخ ۸۲ در یاد اهل قریه این العلماء را
 محمد اردیلبی میسر است در یاد اهل قریه که با
 آن کار دارم از اهل قریه میسر است در یاد اهل قریه
 از اهل قریه میسر است این العلماء را در یاد اهل قریه
 میسر است در یاد اهل قریه این العلماء میسر است
 میسر است در یاد اهل قریه میسر است در یاد اهل قریه
 میسر است در یاد اهل قریه میسر است در یاد اهل قریه
 این العلماء میسر است در یاد اهل قریه میسر است
 تبلیغ که میسر است در یاد اهل قریه میسر است

بقیه الایم بیا و الفی غفقت میکند همانند نیامه از مجرم میزند
 خود تره مردن آس از طرف فانه این ایما نریکدش
 می بیند کی قرار میکند تفت میکند از قرار میکند مالدوه شکر
 میکند میگوید اگر نه ایی منم تا ایکنه میالتد از عقب برادر
 زن این ایما رسیده از نوضه اطلاع هر غنچه صفت بنظم
 غنچه هر میکند هم برزاع اگر منا بر نوسند که اورا افدس
 کند که تر غنچه مندا از ظهر حکم سرگونی برزاع اگر از اردل
 هار میخایل اردل و ندادر غنچه باز را می نندند تر تا برار
 نزارش همون شجایت برزاع اگر از اطراف تره منا نند
 حکمت فرموده موقوف شد باز را اماز میکند همون کبر
 میگردند بعد از خد روز برزاع اگر از اوار اد تدر (انوسر)
 غنچه هر نوز شمر از تره رفته همان مردن میزند و بر سر که تامل
 حوسه دلن نموه کرتنه هر میکند بعد از خد لوم تامل را از الفی
 تیرا ران غنچه لیغ اول اتفه میست که تامل اتعام غنچه
 در دست تیرا مال . اینقدر خولا مظهر زنده کسی رحم غنچه

تقریباً سه تا پنج در دست بسته هستند

یا در کتب قدیم حضرت در مقدمه تاریخ بگرد و حضرت شیخ - بعد از ظهر
 حضرت لایق اول در ایام کرامه نداه کبک اولین شش تن لایق بود
 صاحب لایق اربع در از خود قسمی را از ملائکه حضرت بید
 لایق رسی بهم آید در میلان در مسجد پانین نغز و سخن موعظه
 علم و دینم این که در وقت بعد از شش ماه در جهت علم در منزل
 کربت ظهر لایق میان را علم در منزل کربت روزه و اثر کربت
 رفان علم قیام کربت و راه تا از مسجد سخن بیدار بند
 کل تقدیر و اذعان بنامند و طهارت کربت و فقر و میان قیام
 ملا لایق مع بدو شش که لایق جماعت از بند کربتی در
 خردت ه باشد ای نغز کبکی که بگرد لایق عظیم او چه نرسند
 بعد از این اقبال و امان امواج اتمات و شد اند نفوس استحقاق
 علم مدد و نیت فقط در میلان در آن تاریخ در آن حواله
 غیر از میلان در کربت کبکی مصدق لایق و میلان کربت غیور
 در و در منزل حضرت لایق اول در ایام کرامه نداه لایق حقیقی

Masid
 Karamat
 Nigah

مکتوبی که از طرف ایشان آورده و اما آن در بنام خود را بنامی صلی
 علی و صلی الله بر محمد که هرگز در بعضی از حکایات گفته است چونکه حضرت
 نغمه از آن آذربایجان در حشر نگردد بلکه هرگز در بعضی از مکتوبین
 از طرف بنام زبیر است باز آن مکتوبینند از اوایل امر کماله
 اطلاع ندارم ولی در محققان چند نفر را در اول امر شناسیدم که در سر
 داخل محرم که از مکتوبه سید محرم در اوایل مکتوب که در فریاد
 مکتوبه انجام داده است که در آن مکتوبه بعضی از مکتوبین در سر نامه بعضی
 امثال بنامه که از خود و صلی بعضی از او در بنامه و صلی بنامه قتل
 از او اظهار شکر از زنده شرف بنامه بعضی از آن مکتوب بنامه
 از فریاد آن در بنامه است که هرگز نمی زند و بنامه مکتوبین
 کردند را از او مکتوبه کرده در حال آن که مکتوبین مکتوبین علی علی
 فان از مکتوبه مکتوبین مکتوبین مکتوبین مکتوبین مکتوبین مکتوبین

این اسم معروف است -

از خود بنامه مکتوبین مکتوبین مکتوبین مکتوبین مکتوبین مکتوبین
 در او در مکتوبه مکتوبین مکتوبین مکتوبین مکتوبین مکتوبین مکتوبین

فان آتایند ابراهیم کاتبی و فایده می رسد
 بتقریر عمده زلزله شرفان محمود به نحو شرح حالات کرد که زلزله
 صاعقه مسلمانان را از آن من بکند زلزله بود در آنها را از حضرت علم ادرا
 در کنگه تقدیر ابراهیم کاتبی گو

۱۰۰ مسلمانان را از طرف حکومت نامور آفرین خردن بر سره فارت زلزله
 یافت و در ارج غنچه عیسی را الیهم برده اند که باقی در زلزله نزلت
 در هزاران از حسیرت مسلمانان بر حجت غنچه کفنه که در جانب
 حرم بود تا سر آمد آنا کالم پیرت بر حجت از حسیرت که آنا کالم
 تا آفرینش در ابراهیم اندکی الهی حالت و حالت بر حجت الهی رفت
 آنا رف بر حرم برادر عیسی که اسحیات میکردند خانه را تا ناراح
 میکردند من که کوه کفنه با آنا کالم کوه کفنه و لغز و لغز عیسی خود آنا
 الهی است که سر که بعد از ناراح الحفال کوه کفنه را اداره نماید بعد از
 آنکه آنا کالم خانه را تا ناراح و خانه را در آن کردند زلزله مار را
 از دست ما کفنه نماند فرام آورد که کفنه از عیسی که کفنه
 پیروزه لیوزت بگیرد آنا کالم نماند زلزله در آن را آنا کالم دانستند

مجلس

او را کرد بعد از آن در این سن او را در دستم برگزیده گندم از کوفه محمد
 دافله بازار شدم از بازار قرظی را دلمندم در لطف برشته کردم
 از هر دو آن تلف می انداختند تا یک دست سمرقند را از لطف
 دکانداران که مکررم در برشته کردم بنامه شدم بعد از آن در
 بدرقه کربلای رسیده بملکت الهی صغیر غنچه در تاریخ ۲۰۳ هجری
 در باقیال باقیم غنچه در مسلمانان هفت کتبه از رخا - بوند
 اهل محرمی نایت در تاریخ در آن ایام که اقرار میکنم توکل باسم
 امر معروف و نهی نکرده می نکرده می که در تاریخ اهل محرم
 و کسب می نماند آن و کسب ابره لب در آن تاریخ پیغمبر زنده است
 محرم و کسب را الهی گنجه میسر از جمعیت است بنامه است روح در آن
 و فرغ و سر در هجرت آیات و مناسکات و کتبه بنویسند در این
 تذکر معروف در مسلمان در آن تاریخ کسب اهل محرم که از مؤمنان صحابه
 حضرت زینب و اولاد و کسب در آن بسلامه از آن که در کتبه است
 نمیکند و کسب در آن کسب اهل محرم کسب که در کتبه است
 کسب در آن کسب ابره لب که کسب در آن تاریخ بخدا می

1303

Handwritten marginal note in the left margin.

Handwritten marginal note in the left margin.

نمودند بهانه حج بکنند هر چه در میان گرفته کفهر هلاک از شرف سره
 باذن مبارک بکنند هم رفتند و آنجا همیشه زلزله و صاعقه اهرم چون که کفهر
 مبارک شرف شریف بود و آنچه در سال از تجارت زحل میکرد احدی بر ما را
 گفته میداشت نفع آنچه نمائید میشد کفهر مبارک را سال میکرد دهها بیت
 قناعت میکرد ، از سالان تا ترز بر قرآن کرام عباد بسیاره می آمد
 و آنچه از فرقی میبود و جمع آورنده و عمل از تجارت خداوند بگری
 علم میفرمود و فعل میکرد ، از سعادت تروان سره وقت حواله با لصد
 با لصد کفهر مبارک حواله میراد و کفهر اولاد زکوة در دست رحمت
 خود ذات عفو تا اولاد که تراشید بفرستد در پنج در اول
 و نام کفهر خم از توین و صفت در اقله و واعمال طهینه نماز برکت
 ذکر ملائکه که را مادر هلی اهرم چون و قناعت صاعقه که برادری
 فارم قناعت آن در مصدر قدمت بفرستد کفهر مبارک با لصد هم
 اسم الاعظم هرگز شریف بود -

در بلاد که همزه با برادر گرفته بای مودت که در کن جوانی
 قصد باز نذران کفهر در لایمان اجاب او را در بازار رفتند

بماند برده خیر گه درت چنان بقیه سنج طبر سر اوله نصفه زینان را
 خیر له لوفد این ن مرحت زینان کنه صر ماه در زینان مانده
 لید فایب آخوند ملا محمد مع فحجه ملا سلیم زینان از فر لوفد لوفد این
 صر نر برادر سیدان عا همان هستند باید در زینان نمانند
 و بر نند تیره کار ما خطرناک است این ن جوان هستند و لوفدی
 قیسه ما فقه این ن همراه کوه صر فرخ از هاک زینان کنه لوفد
 مرحت کنه لوفد -

دیکه فایب صر ها که مضر شر از می بین صر لوفد که سده
 صر برادر از لوفد یک گته لوفد آن وقت برادر که هک ی آقا رضا
 از لوفد مصدر فزاد لوفد -

دیکه فایب که نر از احسن لوفد رضا داعط سله که بدت ن با
 احباب طرفیت میکرد برادر بر طرف که نر از احسن لوفد که هک
 در لوفد مصدر فزاد است امرم هستند و فایب آن نر از احسن که صر
 ما که هک ما که نر نر لوفد -

و فایب ملا لوفد برادر بر طرف آن نر از احسن اول آن لوفد لوفد عفت

سخن پهلوانی ۱۳۵۲

ای آن امام زهرا که در کعبه نشینی تا در کعبه ای اهر اهر او علی
 ایران چه کردند در نماز ایران که را در کعبه بنا بر بیعت
 عالیان سید و لیس کردند این تا شب کعبه در زار کعبه
 پنج بار میزدند و در نماز ای که (محمد ص) هزار
 کوفتند و تقدیرند استند در آن معوضه ای که کعبه کعبه
 و رتبه رسید در یک روز فانه هر هزار حج که می کرد که
 عا هفت همان نمود بر خط این قدرت فایب آرزو در آن رسید
 رسیده تقدیر ای که نمود در آن تا کعبه کعبه ای که
 و کعبه اهر و غیر در عشق آمار نمود -

ای آن که در کعبه ای که در زار کعبه ای که در زار کعبه ای که
 و کعبه ای که در زار کعبه ای که در زار کعبه ای که در زار کعبه ای که
 و کعبه ای که در زار کعبه ای که در زار کعبه ای که در زار کعبه ای که
 در تقدیر نمود و همه زار ای که آن که در زار کعبه ای که
 نمود و همه زار ای که آن که در زار کعبه ای که نمود و همه زار
 هالی که در زار ای که آن که در زار کعبه ای که در زار کعبه ای که

مردمان و شهرت که او را در آن زمان که در این میان نبودیم که از حضرت
 نظم اولی خود که بعد از آن است برود میگفت دم صائم نیز از امر سران
 حضرت نظم اولی برکتی میخورد بر گردید من برکتی در همان شهرت
~~توجه~~ اولی بود و در هر عصر در دین که بخورد همان را که شرف گفته بود
 مردمان در آن عصر خود را می خوانند نظر بر بود گفتند که ای ابو
 فایه آن شهرت برکت و شهرت را بر این که آن امام لعنت آباد این
 در و بود که زنده بود و که در صدق و که در حدیثی که گفته بود

صبر حین است

۱۳۰۷

در آن زمان که بر او رسید لغت محرف است شهرت را بر این که از او
 دارد در آن زمان که خود را شهرت برکتی و کس لعنت آباد میراد
 به این است که آن شهرت برکتی و آن را از این است که
 در کمال آن که این شهرت برکتی و از آن که فایه آن شهرت
 و کس لعنت آباد این شهرت برکتی و از آن که فایه آن شهرت
 یا آنکه مردم شدند از آن که کس لعنت آباد این شهرت
 قلیل در آن شهرت برکتی و از آن که فایه آن شهرت

1307

Annals
referred to
All India

هزار و هفتاد و هفتی اله محمود و مسلمان و نایب غفور صاحب آغا
 در تاریخ هزار و سیصد و هشتاد و سه در روز شنبه هجرتی در تاریخ خوش
 شد به بندگی منزل آوردیم بعد از چند سرفروخت از در و منزل گد
 در قریه آن کورک محمد در فغان بدینون گد و فغان کورک محمد
 بر فغان اله مرحوم در فغان گد که در آن تاریخ است که کورک محمد
 صاحب اله مرحوم با مادرش به تبریز حجت فرمود و فغان گد که آن تاریخ
 بعثت آن مادر فقید در مسلمان از آن تاریخ فغان مرحوم صاحب کورک محمد
 در فغان گد که در فغان محسن مانند از تاریخ هزار و سیصد و سه که
 کورک محمد که در فغان محسن محمود در سن هجده سالگی تقدس امر
 عنقریب را در روز هفتشنبه کمال تمام تا سی اول آقا در فغان آن تقدس
 کردند که آن تاریخ مادر بزرگوار است هر سی و دو روز من بود
 بعد از آن بعد از آن تاریخ چهاردهمین اله مرحوم علی عنقریب که بزرگوار
 غایت متولد شد بعد از چهارده روز از آن تاریخ که اسم از سنده
 بزرگوار که اول در عن آن مادر است تقدس عنقریب در تاریخ تاریخ
 در یکدیگر از آن تاریخ را در فغان صاحب آغا که در تاریخ عنقریب

132

Usku
1303
ant
Guro

و آنچه در حدیث آمده است در این مستقیم فارغ از این بود که در حدیث
 ظاهر شود که قبلاً از شمار روز عبادت از آن در محو میشد و نیز آن کلام
 در آن سید مع علی روزه هر چه در آن سید که علامتند و کربلا مع آن
 بر که خداوند در سال اول مانده نذر در آن سید سید خودی شده
 کلام بعد از تقدیر حق سید مع مطنه حرکت غنق در مطنه آدرای
 در سید آن را سید مع غنق بعد از در سال آخر سید کلام مع المیزه
 در اینجا تا خوشتر در رحمت الهی و هر چند از این تاریخ در آن سید
 احاطه مستقل سید سید مع غنق در آن سید سید الهی با
 که در حدیث سر برد تقاضا که بعد از تقدیر حق سید مستقل شد بعد از
 و آن تاریخ آن سید سید مع غنق در آن سید سید از سید مع
 یا سید آن سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 حال تمام سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 فرد در یک صحنه سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 در آن سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 آن سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

Ustawa

Ustawa
Ustawa
Ustawa

دیت باسم البردر شهرت را که بعد بدین احوال که آمدن خوب بود
 و عوار را راهی با یکدیگر گرفته شد و باز که حسن از یک حسن نام الراهی
 نسبت کرده آن طلبکار بود حکومت و غیره مکرر حکومت گفته بود من
 عا فیم ترمیم گفته حکومت مردم او را بکنند احوال مطلع که نه هر یک
 اکتد عنوانی قحمانه خبر را در مکتوب که آنست که الراهی را هر از خوردن بول
 تصد گفتند که حسن را بکنند که نامی که جوانی بیای از اهل ایل
 ایلچی را سفارش که نهی از قهر آن ترسیدند که آن حسن گفته از
 لایق که تصرف نماید که حسن تصور را میکند که حکومت عدل است
 در قهر آن میکند که تمام اطراف را که را اندام آورده بهر جایگاه
 مردم ترمیم صد تیران در تیران بول میگردد و الی غیره الی
 در این ایل طلبکار من تقسیم گفتند من ترمیم که حکومت نماید
 که حسن را بر داشته زفته در باغ کهن گفتند حسن را برادر استند
 انرا در سبب فرج و در همانند محمد مردم از آن سید و غلامی
 غیر میفهمند که ضرر اندازند از آنرا را قوی باشد نه شر را از
 گفتند و که بعد از خبر الی اهل ایل او بر سر کس که حسن خواندند

فکرم در کربو از رات میباید کهن نوع با تیر کلرد به تعمیر رسانند و
فکرم هم اجناس شریکو -

عده صنایع نان نامی کربو یک ش حکایت گوید که نام نانین حتی کربو سکه
قدیمه خراطان رتین که حق را بر زده کربو با سر مال تقوید شریکو
نوع جوان خان کربو با کربو که از صنف کربو در جمع خندان
و اعمال موقوف شریکو -

نمیدانند که اراهم نامی کربو شریکو در کربو او جوان طفل به نام ماری
قطعی نوع یک کربو را در وقت شریکو خوردن چغندر خوراکی او را بلبلد
میداد که سفره را بچرخ میگرد و با و مردم بسیار از دست میکردند
در کربو که کمال نادان تنه واقع شریکو در صحن عبور از کربو
دیگر به دست و با شریکو در کربو عفت او اندازه کربو می انداختند
نام آن شریکو میدادند ایداً حکت عسکر و طرف غنید و در کربو
القدر کربو در کربو کربو که در از صورت کربو از کربو
یک شریکو کربو کربو کربو کربو کربو کربو کربو کربو کربو
رودت بنامه آنگه اراهم دارد کربو کربو کربو کربو کربو کربو کربو

می آید ز لرزیدن آن آس را افاق قطع زوده می نهند نادر
 با عهد ما در آن کوه که در ارم هم بود می خوردند می کردند با عقیده
 تو شد در ارم باید لعن تا آن که در ارم کوهی قبل از طوفان
 اندر تو هم کوهی بناه سکوم با عبد البر و نیز طفل ضعیف از اثر
 لرزه جمع نادان حفظ تا خود را بقبر فرستادند کفتم یک مرتبه لعن
 کفتم فدا می شوم ما باید لعنت می گویم هر کسی در کوه مرا بگیرد بگوید
 یا لعن کن گفتند یک مرتبه لعن کنی فدا می شوی کفتم یا لعن
 است صحیح باشد در ارم شرفی در صطفی که عالم بر سر آن ایستاده
 می گویند می گذارند بگویم دست از سینه فریبید می زان می شد زنی
 خواستند بخور می خوردند زنده نهم را می شدم بر آنکه صحیح قبر از
 طبع از راه سیدان فرار به تبریز نام شد در حال فرار صحیح لعن
 قبر از صحیح لا درم کفتم و فکر کرد خوردیم جوایم در نارنج بودن
 سالم و دم دم در فرار دل گواشته اند فرار کنیم تا زنده بمانیم
 قدم زدیم هر چه می فانه در آن کوه و آنجاست راه فرار صحیح
 در آن کوه در زنده بودن زخم دیدم تمام مردم از خانه بیرون آمدند

نظر کنند بر او انداختند از زمین و کوهان رحمت هر مردی بود
 نیند در آن آفات بر او آمدند از همه باخوشی مردم باز داشتند و توقیر
 ارض اندر طرف های هند سن و سکنی خوم از حضرت عبدالمطلب
 خواهرم تا بدو خانه آموختند رسیدم در روزند آن آفات بر او
 گویند چه خبر است این جمعیت است گفتند آن آفات کفر با است آورد
 لعن بکنند گفتند بفرمایند لعن بکنند لعن آقا اگر با فریاد گفت
 بگویم لعن بکن گفتند با خوف نمونو شدند فرشته بدید که من بگویم
 بکن از این خوف و حشمت گوهر کرد برکت رفت ماندرون گفت
 نبیست از فرج حشمت نبی اسرائیل بخواهد آقا در لطف اندرون
 عفو معصی آقا را خدا میکند برگردد منهنم برگشته قدر کردم از
 میان جمعیت روئین بره خدا میکند برگردد بدینا کرده
 بکیره روئین کی گفتند زنده برگردانند آدم عبدالله از
 راه سلیمان برتر آن در برتر زانند بعد بگنج رفتند
 در گنج بعد از یک سال رحمت الهی و مهر شدند
 در آن شهر حجاز نامی که از مرده ها و معصی که میماند کفر طاعتی

ابو عنتره در ذریعہ صبی کریم فان را اعمو ما مردم سحر میکرد
 بیا آرام با شور و ذوق بود یک شب در باغ میخواستیدم که بفرست
 نه آمد صحبت معلوم کنم که لقمه‌اش عفو و عفو در شد بدو هم رسید
 که گفتم شعله امرم ایضا یک را از دست گرفت قفا در کف
 بود سحر میکرد کسی نظرش برسد که در صلحیت است فرزند است
 از کار کسده بوقت او نرفت -

و فای لا شیخ اله اسکوتی هم از نرزه که صبی کریم فان بود
 حتی از شرط عشق با یکدیگر را در پیار به بدین که فان لری صبی
 که یکی از بیکر ملاقات نفری ملاقات او - آن نهم به صبی نرزه آمد
 بعد از آن نهم حیات و حیات را داد آمد لقمه‌اش که ابو عنتره نام نرفت
 امرم عفو فان شعله در شد در تمام صبی لری صحبت امرم عفو
 سیم بود مردم اطفال را در بگردانند او نکرده استند نرزه را
 داغان کردند و به درش الفدر سنگ زده بود دیگر است
 صورت بی زرقه بود چند نفر اطفال را که هم که مکر ملاقات
 فان صلاح داشتند و این سخن خود را نمیتوانند زنده بماند برای او

در ذریعہ صبی کریم

Ahmad
 Uskhan

و آنکه در ملازمت اسم را با دیگر ملازمتی بر محمود را بگویم هر چه شود بدید
 و اولادش با آنکه ما ظم بر دیگر ملازمتی بر عشق آباد محبت فرمود -
 در آنجا که اسم فرمود لطیف با دیگریم و بیشتر فان محبت فرمود -
 و آنجا که اسم فرمود لطیف عشق آباد محبت فرمود و آنکه در آنجا
 که نامش احمد فرمود در تاریخ ۱۲۰۹ با فای آنکه احمد در یک ماه تقدیر
 کفو فرمود از تقدیر دیگر بگر اطلاق انداختند که در آن وقت رمضان
 یکشنبه بیست و نهم فرشتت شد در کمر راحت شد و در
 پنج آفرین بیست و نهم فرشتت شد در کمر راحت شد و در یکماه
 تقدیر نیز هر روز کند از اول نیمه اطلاق انداختند که ابتدا از خواجه
 و روزی که مع کار دارم که در آن عشق آباد حرکت کو یکماه گذارده
 همانجا که بر همت الهی و هر شد بدید - که هر چه مع بود کرد
 با دیگریم تقدیرش منفر کفید ما که با دیگر شرفی در تاریخ
 هزار و سیصد و یک مجر در راحت بکنی آنس - منتعز کردید
 با محمود اسمی مع منفر بسیار کوسم از فقه بود در تاریخ ۱۲۰۷ که هفت
 عشق آباد حرکت که همان خبر انتقال مصدرین بگردا -

یا گو آید به ندر از متد و تمام که اول مادر شرح یک سال
 زن که مادر ترافق تو از کثرت وقت ط طرف هنج و خوراک زود
 بخار اعظمی سگدار و اوله مناضه میکنند بعد از خنده لقمه در لقمه
 این که و دالتر حشر در میان زبان کجای و شغل لقمه اتان
 لبر از موال رحمت الهی و امهر شهید دالتر حشر در امر لبر
 فعا بشاؤد سگدار و اول و در تو ترز کثرت و از خنده تا امر
 قصور بندت باها - قدرت میگرد میرسد بر سه مرتبه از خور
 سیدار میگرد ماور آنتر کن اندا حال کرمی در نرسند عقی در
 ادا فرام میگذرد اوقت مغرب در ترزیم محبت آوردند
 خور کوم ماور هر کند زنده که از ترزیم زین زغال ماور
 گوشتی ماور زربا مانن لبر ز خورده از پله میافتد که کثرت
 سگنده آمدت در ماه گند از شد در دیکر چشم خور
 در لقمه عافو شد اندا دست دیکر کثرت چهار ماه می آوردند
 تا در کمال آمد در ترزیم عدله و انداب بر هم شد
 عالم اینجا بند آورد بنهاره خورند چهاره در میان مانند

(Marginal note in Persian script)

رضا و حجاب و وفا آنرا احسن و دلروسی و ملائمت که جوانان بودند
 فوت که بعد از آنجا است و وفا در آن علم بود جوان رعنا بهشتی است تمام
 علو که عزت و شرف نام نفوس است یک معنی است که در این عالم بهشتی
 است که در تنگی قرار داد فاکم و در شرفیدان است که در اعلیٰ مرتبه کرده
 تبلیغ میگردانند حدیث ذخیره آباد اعداد را یکبار هر چه تیرتر که
 فرودت از کتب امر میسر داد عفو از آنجا فوید گردانید از افرودت
 مرتبه فدات امر میگردید مردم قلم تبلیغ نام دارد به افرودت و کت
 به تیرتر که نامها اقدار معنویند و کت کتب آنجا که کلمه اول در شکیلی
 در خطه همین مشمول خدمت امر حضرت رب الهی است و از جمله
 حجاب آمده حسی و کربلا حسن و در از زاده این آنکه اراهم
 نفوس مستقیم در امر الهی آمده حسی و کربلا حسن و کت کت
 عن آباد و آنکه اراهم به باد کتبه عفو و کت کت کت کت
 در حال ابرو و ادرین در کتبه متوقف هستند خود که کتبه در تیرتر
 بر همت الهی میسر شدند در شرفیدان است این تیرتر کتبه در
 انقرب است که در خواهد شد و کتبه کتبه کتبه کتبه کتبه کتبه

احتمال انذار دارد نصیر را میگوید و همی محسن مرحوم در جواب میگوید
 خوب که این پیر کفر و تمسک در انگیزه است اگر از فقر و آس
 دلگشا میسندم از ترس در است خود نمیراند نفسی کشد بیدار که بود قدر
 نگاه کن با این چند متوجه فرمایید نگاه که گفته بود شد صد در آن
 این رسم فرسایم فرقی دارم گفته بود فرعی هر نفسی کشند و در نظر
 شد نفسی کشند تا صفا بر دل بود بیکر تیره نفسی محسن در رسید
 و همی بر صفتی در هر کوهی که در است نگاه کرد در راه بود و در مثل
 او اینها هر چه چای را میبندند و خیر میارند جانده باشند حتی
 نیمه بروقت در میان جمعیت استاده علوم بصحبت منزل علوم این
 اهل انصاف میبندند در دنیای عالم بر هم میخورند میبندند خیر میارند
 در دستند لیران عالم دلالت کنی است و است خود میگوید فلاحه
 آن چه پیره در شمع در است پس بیدار میبندند که به اثری چون کشند
 همی محسن مرحوم حالت نیاد در راه میبندند نفسی به افتخار میگوید خدا
 شریف و طفل را این معنی هم در است در است میبندند نیز در طفل
 بعد از چند روز زنده در دگر که گرفته تا گفته بر هر چه در است او را میگوید

در بکر صدیق از اهل فضل بعد از آن قطع شد -

و از مقدمین در هر صوم فایده آمد و آن صوم را در ایران می
 رها نمودند و گویند که اقبال با برتری عفو بدست آمد بخسبی تو لکن
 فاع قائلند چون گویند از راه رافع هدایت میکرد و در وقت حاجت
 دولت بود که ای از دور تعجب غیبت برابر همی سخن مرحوم را فهم پیدا
 کنی باد میگردد که نیز حقا در آرامش انقدر از تقدیر بیاید و مری
 مردم ابتدا اعتقاد ندارند و میگویند در کوه با سرور با مردم حرف میزنند
 میخندند که با انقدر قدرت دل مرا از غیب همی سخن مرحوم پر
 دل بود با قدرت قلب میراد نیز همی سخن یک برادر است
 انگشتی که نام هر وقت گرد ز یاد نمیشد و هر چه فرود میزند
 دست از کار کند بکاه بکاه با او - همراه بود در تبریز
 خانه داشت بعضی شب در آن شب تراه - رات نام میداد
 در وقت امن دیگر خبر نشود میرفت به کارش در آن تقدیر است
 فرق هفت زحمت میکند تا به قهر رفا مرحوم تمام اولاد
 خانه بود اگر که شیر سینه بد هم نمیزد شدند حال اولادش

در یکدیگر می بینند که هر قدر قدرت می کنند در قیام آمدند و در این
هر روز گفتند که هر قدر که بگذرد از آن شرف شوند.

در یکدیگر در تاریخ هر روز و هر وقت که در امر و جان پیدا گویند و سخن
با بیعت نام نمی پیدا شد و در حال بقصد امر تمام گویند که هر قدر که
یکبار داده که در آن نمی تواند بود هر روز در تمام کلمات محمد شکر در
گفته هر روز است که اطفال میدهند آنرا از غیب میکردند و با آنها
لین بکنند هر روز و وقت خوانند می شد یاد می شد تا با رفاهت گرفتند
بگذرند از آن بخوبی که گفت در غیر از آن آنها بد بگو مردم آنرا نتوانند
از قدرت امر در این مرد اگر ملا در این حال بود از امر بگویند چون
سخن همراه که بود دیگر عیال میکند در غیر از آن حرف میزد
سه جام در دست هر روز و حکام نرفت حکامی میسر که با حکام
نیامدند حکامی میگفتند با هر دست نرفت که در خزانه
در در آب یک کوره یا این سخن اندانند که میدادند حکام دیگر
نرفت حکامی که با حکام کارند شنند در ادافه که سال شده
فقط حکام رفتیم - فلان روز در هر جمعیتی میسر نرفت که رسید

Ukha
1303
Shaykh
Abbas Ali
Opposes

باز ملک تو هم باشد اهل لایق را بگذارد و لایق نکرده و حق
 منتقت در پیش تو بود که بگفتی منتقت است و لایق گفت در بار
 فلک که را می لایق که از شدت عداوت لایق گفتی که مردم از
 خوف شدن با امر خبیلت میکشیدند که شیخ نشو نزدیک تویی
 بگفته بود و گفت یک قره دهنه از ترس لایق که لایق ام لایق
 شیخی داشت خوشتر از این بود که لایق بود و رفت در راه لایق
 بگرم در عبور از گرم قتیلا و میگرم من از طرف دیگر رو می
 میگفتم شیخ و لایق چو در است میگفت بیای تو را اگر هستم
 و دست در بار در میان صحبت هر چه است از هر بار با شیخی
 میگذاشت میگفت بود بر مرد این شیخ را بگو تو ترس نمی دانی
 میخندم در میهم دوستند از یک میانه لایق شیخ
 نثار غریبی بود شب است را بر سر آمد اول از ضعف میگفت
 بیوم ادا و منتقت شدیم و لایق گفتی که بگذارد ادا در
 غلقت عداوت مردم را میگردید در حق رسیده بود چون قرار کرده
 بیوم اجاب آنا از حور ان قاعه گفتند هم با ترس بودند لایق

رفت بسیار میکنند میکنند میگرد که تدر زبانت را لال کن جو
 ترا نشسته از من مثل آمدم هرزه را ایستوانم حمایت کنم و دیگر
 بگردن وقت غروب؟ شمع دلافا مرحوم در باغ؟ شمع بصر اند
 می بینند که داده شیخ اینبارت میگویند هر کس که چشم خود را با
 اگر سانه قدر ترسایم یک ملت ازت گذر شسته شیخ آمد که
 گادشرا پیدا که برده؟ شمع از رگش گرفته که خوب پیدا که ام راه
 سال است با ما ایستاد آورده تا سانه سر ترا شرم آقا رفاه و سلم
 میخواند ایستاد ام قدمم آقا رفاه و سلم شرم که که تصدیق
 نیم بصر بیکه ترسد سکت کو پیدا از آن دیگر سکت که در
 در صورت همی را پیدا میگرد میگفت نیم نامرد؟ شمع نامی بر ما
 میرید خدا که آقا رفاه اینها بوی نامع شد

آقا رفاه را به تیر تر برده بوم لدر از خدا لال میگرد زخم فانه
 نیم شیخ در تدر بار بار بودم عذرتا لکن ظریف است خوش
 اولادش برده فاک شمع به بگیت او که تدر خوا به بگیت سکه
 بازار جمع شده اند در سکت کوم و مده خطم او و ستره این را

گورام که مراد براند

در تاریخ هزار و صد و هفتاد و هفت هجری که فایده آن را از این امر می دانند
 از عشق رفته بفرمان یک جا آمدیم و اسم اعظم شریف شده
 از اینجا از راه نقلیه به تبریز آمد از میلان این دعای خود
 و این دعای آنکه در این مصلحت را بقصد آنجا و وقت بودیم
 فایده آنکه حضرت شیخی اسکندر در این راه است منتظر بود
 خانه زلزله آریع کرد آریع هم بود فایده آنکه در این
 خدمت مصلحتی مهم شدند که همراهی آنکه در این امر نقش آباد
 برود آنکه از این در این راه منتظر حضرت را همراه تبریز بود
 از آن برادری که در این الفهرست خود را گفته که خدا با حفظ
 پیرتر است اسکندر قوسی در این رسید اثر انداخته و بلند تر کنیم
 خدمت بر او دارد و در این خدمت از این که گویا در نزد خدا
 بخواهد این را از این منتظر این بود که اول بشود همه این امر در مصلحت
 منتظر بر این است و در موم از او شود تا نام مصلحت رفته نصیر را بقی
 این امر در موم و نصیر این که در نزد کسی است که در فکر منتظر فرمود

1
 1307
 the

به فروردین که نماز یکروزه بهای گزینت قدره دل است نزد آن
 به خیرات اهل بیت فایب آنرا حین سینه برادر آنرا مع کراوی
 و آنکه گزینت نماز کرده و هر روز نماز آنرا در احوال خیرات از راه
 اورد و حرکت بخش آنرا در غنیمت گزینت آنرا در احوال خیرات آنرا
 شدیم بکنایه در کار آنرا در غنیمت گزینت آنرا در احوال خیرات آنرا
 هر چه بود آنرا در احوال خیرات شدیم و فایب آنرا در احوال خیرات
 سینه از تقوای آنرا در احوال خیرات شدیم و فایب آنرا در احوال خیرات
 دکاندار شدیم - اینم در هر دو صحت قطع برع ما که بخش آنرا
 پس یک نهم احوال آنرا در احوال خیرات شدیم و فایب آنرا در احوال خیرات
 و یک با تمام فایب هر دو صحت قطع برع ما که بخش آنرا در احوال خیرات
 و صورت برع فایب هر دو صحت قطع برع ما که بخش آنرا در احوال خیرات
 بود الف هر من غیر سردی

x
 این
 است

تظاهر با کان گزینت آنرا در احوال خیرات شدیم و فایب آنرا در احوال خیرات
 فایب آنرا در احوال خیرات شدیم و فایب آنرا در احوال خیرات
 باک الرق به آنرا در احوال خیرات شدیم و فایب آنرا در احوال خیرات

Tablet
 Puhala
 to Pa
 Aika
 Tofa
 m...
 M...

لا اله الا هو العزيز القهار
 طوبى لمن فاز سموى وسمع ندائى
 وكثرت باثار قلمى ونام على قدمه ابرهتين بعد انتمى
 اهل ملكوته عليه لى وعلماى ولاء من في الارضين والسموات
 قد ذكر اسمك لدى المظلم وانزل لك في الجحيم الاعظم
 ما لا تقدره الازبالر انك اذا سمعت وقرئت قل
 الهى الهى لك الحمد بما غرقتى بسبك وانزلت لي ما لا
 ينقطع عنه مدوام السهاك وصفائك ابرهتك فضقتى
 يا ربك والاهلنى لذكرك وشاكرك والاقبال الى افلاك
 انك سحر جودك وساء فضلك ما كان تدبني على العمل
 بما انزلت في كتابك واظهرته ليهاك انما انت المقدر
 القدر لا اله الا انت العزيز الحميد صدى رار يا ربك متوضو
 على نرا كه سهارا بر خدمت ابرهتك فرمود طوبى از برامى
 نيكته حورار عالم ادرا از محبت اوليا منع شود تمام نعمت
 بر خدمت قيام عفو قسم ياقا بصفت همج على عند لم سوره
 نه كل مكتوف وجزا آن از قلم قدم سركرد و مسطور لغز انما

عدد در بندۀ عسوق هارثه رخ دلہ ان العیان غنا
 و لدع مطلع عنایہ مولانا ناسخ الہ ان یزید اولیائہ
 مع العبر الجمیل والاصطیبار الفیض المدیح لازل تنکر
 لیس و منہی ندر الہ ان تقویٰ حیدرک و لیس غلیظ
 و نیر و حکم و لیل ذلک انہ مرآت مع المحید
 و المقدر القدر الہ علیک مرۃ بدمرۃ و کترۃ ندر
 کترۃ من لدن مقدر رحیم -

یک از شر از بار عبدیکرم فایمہ عرفا لیدر
 لکان فایمہ کنی مراف صفوان در ترغیب لوفد
 شید را امد کردند زقم شوق لوفد مند و انہ میر منیر موزند
 محبت کردند اول فرمود در آفرین - آمد یک آتہ میت
 حرم علیکم شرب الافیون این در لیل من آتہ ترہ کالکوم
 لوال کوم لولع ما کر رسد خواندم بر کوم در یکم نہ سکہ روز
 اقامہ آنچه اہرار کردند بندگی کرکند قبول نکردم لہ از سکہ
 رزق اثر شرف شد آسوم شدم -

ندند و حرکت از ایشان را از خود که میکردند برادر را برده
 در حکومت بگرفتند که ما را بگوید مرا میخواستند من از قصه
 مطلع شدم و وقتیکه وارددم که با خودی زنند کفتم خودم مردم -
 حکومت بهم بخواند بکنند برادرم بلکه از کتفله هر کس در آن
 راه با یک تنه از او بدیدگان حرف میزدیم و تفراتر برادر از حال
 پرسیدند و همه هم در ظاهر از او گفتند برام آرد شد و ما
 ندیدند از اینها رقم حکومت داخل شدیم در دالان بودیم
 برای تحقیق من بباران بیدم مدارا انطوف و آنطور در آنجا
 دیدم برادرم در حفاط خوب میزدند و از فریاد استعدا در آن
 میشتند قدر بقدره مگر خطم مردم اینها مرا میبینند مگر برای
 من است که اینها مرا میبینند لابد مکنی است تنه من غرض
 برگشته تنه آیدم گفتند از در بسته اسم را از طرفم کشیده
 مدارا میباید رفتیم و در درگاه مانده گمانم که در آن
 معلوم بعد کسی را پس اگر همانا نه فرستاده احوال پرسیدم که
 مکنی است تنه بی نام حوا - در از در کهنه است در صد میبند

اندازد اینها بکسره زخم نبرد در چدر در سوره دار تا این زخم
 کف در ماکر شرف سر بر حجت که بقیع آباد آیدیم - در میان
 بگفتند همراهِی با ما جنین برادر که شرف بگفته اند سیدما
 شهادت که در کوه شمال قدم فراسمه الاطعم فرموش بود بر دیدیم
 عشق آباد - بار یک روز به نرس فرموده با غنیمت فرخ الدراع
 حضور آیدیم سرور در درید مقرر شد زخم الدراع خود را در آورده
 ندر زخم نرس فرخ از حال قدم کف در دادند در سه صیدار کتکها
 برداشتم بعضی الدراع که مانند ششم سرور گنیمت یک نوعی از الدراع
 صافی که در فاشه همراهِی با ما که در نرس فرموش فرخ ماکر
 نرس فرخ در کوه نرسی در بر آن در سر و حجتی جمال المینر این
 الدراع نرس فرخ بود در آن کی غنیمت تا بدم باز در هم محرم در
 بازار صیدار کتکها با ما که غنیمت میسر است عا با ما و حجتی نام
 نرس فرخ ماکر آردان که از صیدار بر نرس فرخ هر یک در دست
 داشته است در حد ماکر را باره باره غنیمت در کتکها از زخمها را
 نرس فرخ در زخم زده بود بیدار - آیدیم در کتکها از نرس فرخ

جوان با غیرت و رشید بودند نه لیدار و صغیر صالحی که
 با شکر گشته بودی علی از محمد نادر تمسخر از فرزند تو بودی این حد
 مبارک تنه برداشته به گزیده کشیده بکسره لیکار و انرا از انان
 و نزل فایده می گزیدند اینها بودند و در راه
 کف و محرم لعل - هرگز که از مردم اسلامان تقصیر ننشاید مگر
 در هر حد مبارک که مردم تمام آیداده لیدار و کف تقصیر
 عالی شکر تا نظیر نادر نه در در لیدار شد سرخت بارش و رخ
 عشق آمار را البته ترسیده اند قصد ندارم تقصیر از انم است
 آداریه ترسیده حد را علی حد سرزدان را سرایت علی حد سرزدان
 لیکن آمار دنیا من این در این تاریخ معین ایران لیدار و المراح
 از فراتدس با در سران این میباید چون رعیت در لیدار که خوف
 آثار حکمت جنین آفرین میگردد آنکه جو مبارک بعد از خدمت لیدار
 با رخده ماه قبر از زهارت و می گزیدند لیدار میگردد و کفر و کس
 بدان آن آید از ابراهیم و که لیدار لیدار لیدار لیدار لیدار
 داشته خورده بخورده آید از ابراهیم میگردد لیدار لیدار لیدار

آنکه امرار میکنند این روش بی شک آنست که اگر از ابراهیم زاری ننهند
 با آنکه میگوید بیده که اگر از ابراهیم صدقات خود را بدهند
 یکسانی را وضع نمیکند و آنست که در واقع مگر در مکه بود مگر در
 مکه بود اینقدر خوف زدن ایستاد که اگر در حال وضع عسکری تا آنکه
 ابراهیم میگوید از در ترسیدند که گندم انداخته اند و آنست که
 نفع خوب میبرد بعد از هر سه روز یک نفر کمتر میآورد و در هر سه روز
 به آنست که ابراهیم صدقات نفع میرسد در بعد از چند روز دیگر
 کمتر دیگر میآورد و باز عمر فرسی در خسته نفعی میرسد در وقتش میآورد
 که اگر از ابراهیم یک تالیچیم نماند که هر سه روز کمتر و محتاج آن را
 باز داد و بیشتر تر نماید و اسکندر در ابراهیم در وقتش میآورد
 که در حرم نماند و آنست که آنرا از عبدالکریم اردیبع جمع نمود ۱۹ اند
 و اول مکتوب از منی آنرا از عبدالکریم و علی گرفته بود و عرفیه نوشته
 هم قرار گرفته بود که در این روز سوم متعصرین را گرفتند بعضی
 قرار کردند و در آن روز مکتوب نفع تر نماید و اسکندر را در آن وقت
 که در آن روز در وقتش میآورد و در آن زمانه در آن زمانه

باب ثانی طرف مستقیم زیر تا وارد یک سوال این آید و تمسک بدان
 آنست که در کتب مشهوره از ارباب علم پیدا آید و تصدیق آنکه چون
 برادری است بجز میدهند من اول است گفتن با آنها طوری که قول میفرماید
 حال آنکه اسم آنها میگویم من در دست آنها را خواهم گفت و درین باره
 چشم درستی ندارم و سخنانم گرفتند بلکه با کمال محبت و مودت تمام گفتند
 و هر روز بدیدگان این اجاب میآید و دلدار میداد و برهنه میگردود
 عشق آید این سخن محترم ادلین و کبر میگوید

~~کتاب دیگر خجاست میکند~~

آنچه خجاست معین الله به اسم مستر و سرور مستر و سرور مستر و سرور
 ظاهر حضرت است اولی بعد بکفر و کفر با سرور با کمال از علمای سیر
 بدو می برتر دانسته و با هم را علم دانسته که این به برتر می آید

باف مین لفظ و معنی که با این لفظ ملازم است مخصوصاً در کتب تاریخی
 هم آورده شده به معنی فای مین لفظ او را خوانند پس اسم آن ملازم
 قرم اشرف اندر عنوان فای مین لفظ مکرر اسم او را فرمودند
 در آثار و وفات معنی نیز ندیده بودم در اسکر لولم -

مسئله دیگر در انوی - اطلاع او از امر مبارک اول مدد در پیش
 قول اول لفظ با چه نامی در دست منظر با برز ایچی اول مائوس
 و زین کس بیان را از او بدست آورده طبع عنوان کرده با بیست
 چند فقره در آن فقره دارد اول از خوش او را نوشته آن نسخه را
 طبع و نشر نموده نیز میزبان را طبع عنوان و بیست در بر نیز لفظ
 از حضرت عبداله دارد احاطه تر است لهذا باقی را اول لفظ در لفظ
 هر سید که بیان را نشر کنند و جمع کنند و علم فرمودند
 بتعمیرت می کردند (باید مدارک آن است عنوان) بعد از آن فرستادند
 بلکن کس مدد در بلکن مانن با اجاب کس فرستاد از آن حال مبارک
 بیت آورده و بعضی از جمله میکه از علماء و امرای در حق جهان مبارک
 من پاره دلش از دست او دارد امرای اسلام مین خطوط را بدست

آورده پنجمه سه قطعه سند از علماء و مجتهدین برای اینکه همانکار در
 بیوزخواستند که اندک در دست و کتابیدند و از دست عثمان بن
 گفتند بیایدند سه کده در سرس ایران باشد و عکس بر سر تا را این
 بر داشته دارم و انشاء می صورت را در آن از محمد بن زین در آلامانی
 در شهر و نیز از اهل کعبه و ناصرالدین شاه و سعید میر صدرت محمدی صاحب
 از محمد حضرت نظم اول و ثوال و حواله لایحه نوشته و انشاء صورت
 رفته ملا ترغیبی تا در خط خود کفرت نظم اول نوشته و نسبت خود را در
 عکس آنها را هم در پیشه در نقیله قول رسول بیوزخواستند که گفته دارم عکس
 فرستد عکس

از آن وقت نیز عکس کمال در تبریز در تاریخ هزار و سیصد و هشتاد و یک
 صرافانه در حرم کعبه میرزا در و بعد تر ترتیب دلخواه حکم شد (کوهان)
 در تبریز صرافانه و کثیر میوزنال مرد در تبریز در صرافانه اهل
 تبریز میوزنید در حجره مال عکاسی میوزنید بعد از باز شدن این
 صرافانه که آنرا عکاسی را این از آن میوزنید و قدری لازم است
 مال را از این بگیریم خواهد شد نوشته که آنرا عکاسی میوزنید و بعد از آن

Nicolas
arrival

نیکولاس از سر دو هفته مسوئالتی لغو فرموده و قسول فرستاده میگرداند
 فرودار در خواست شد به سواران میزد و ناخواهم رفت غرض کسوم نخواست
 رنقت ندارد گفت بانی است چو باید گفتن قسول فرستاده بیفرودار باز
 بدو افتاد زنت مسوئالتی فرموده و روز به سواران زنت مسوئالتی دارد
 شدند و از آن احوال پرسیدند فرموده سارده ملاقات تا تمام معلوم شد
 در طهران در حقیر را میان و لکن اندر از سر افتاد بجز آنست و دم کاندن
 از بی از میانجی از مرحوم آقایی را علاء رسید که از آن آقا
 نوشته در قسول فرستاده چای بیخ با عسل در لیتمانه نزل کنم در پیش
 پرست را تبلیغ مینماید اند اجباری اللغات مینماید غرض خبر ندارد اند
 اطلاع مینماید قسول حرکت کند لغو نمائید زنت آوردم نزد او بفرستد
 ملاقات مینماید کم ملاقات در رنقت تا مالک گرفت در بر خود او زنت
 ملاقات مینماید و از ارادت مینماید و این گاه بی نیت نزل مینماید
 در این نیت نیت صلاح دلته لیا مقام را دارم نوازنده ترهیم مینماید
 فرموده مینماید در بر طبع نمایند یک روز مینماید مینماید بولم مینماید
 قسول در حضرت نظام اول در کتار مینماید آن مینماید زمر در حجاب قار

Nicolas
nigamih

Nicolas translate
what of the
word

نزار خوانند از عکس آن محل را بر دارم لواء در کتب قدیمها بیواری
 شد و خودم باغبان اهل آن در میان کتب آن را در کتب قدیمها
 یافتند نیز بتاریخ آن در کتب عکس از آن کتب در دستند
 بر کتب قدیمها نیز در دستند که در کتب قدیمها در آن است
 و کتب آن را در کتب از کتب قدیمها جمع کتب آورده بود در اهل آن
 در کتب را معنی لغت جدید بود در کتب قدیمها در کتب قدیمها و کتب
 در کتب قدیمها اولی را که در کتب قدیمها در کتب قدیمها
 در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها

یک روز از آن روزها در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها
 در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها
 در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها
 در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها
 در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها
 در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها
 در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها
 در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها در کتب قدیمها

بگردد و هم بر او حجت خوانند و نصیر نهادند و خود را از او برانگیزند
 که هیچ طول کشیدند و باز آیدم بگفته بود نصیر زیاد کند گفته بود
 این گفتی شد شد و که میرزا احمد از نوزادان است که علمای شهر را
 بنویسد او گفته بود فقط در خواب بنویسد بگردد من بندهم او را
 فدا می نماید و آن میرزا احمد از بر سلاطین بدست می آید و بگفته شدن
 مال بود در راه است نوشته بود که این سید را بقتل رسانند و بگری
 او در میان مشغول و عدا می کنند و بدانم بعد از آن سخن او چه
 خواند کرد - عاز نشد بعد مطهر را پیدا کنم بعد قنصل او گفته بود
 که این نشد گفتی پس با خود رفته است در اداره ندانم دیگر فراموش
 کردیم بگفتن تا این اسم قنصل آن تا شکر در این کمی پس بگفته از خانواده اش
 نشد بعد مطهر بدست بیاید -

پیدا کردن بگردد آنجا که بگفته که در آن تیرباران خود را بگردد
 از کار او را بداند -

نه با نزه که آنجا که بگفته زمانت در این عهد است این نزه
 آنجا که بگفته بگردد بگردد در نزد قبرستان که بگفته است

این از قه لوم در دم زرد در رنگی است در مابین زرد و آبی
 یکدسته گفته با صفت عکس را بطور دارد گفته جداست آنچه
 اصرار گویم سر قویست غنی در می ندارد با ملافا آب مسو لکل
 غره گویم که چنین عکس پیدا کردم نوره آبی نداشتند قویست نه نامم -
 قرار است ششم نه نه که گویا خانه این طلوع داده برود در
 خانه عکس را در سر دارند فله صفت مسو لکل همان طور غوره
 نداشتند و در دم عکس قویست همان را فرستاده اند که عکس را
 بنا بر عکس بر دار بگیرد آرد دم فوره آورده قویست غنی بر دارم
 بگیرد در گرفتار فله آید صلال بر حرم این سنا که در خون رسد
 و در کجای ابرو حکم بوی فله آید صلال بفرم بفرم بر سر آب مسو
 عمارت بر در حق را این ان تامل الله لکون حق را در قه لوم و در دم
 بگیرد فله آید صلال در محدث فیه ان شکانه فله آید صلال در قه لوم
 زنده این از بر زان مع اهنو نام برادر این شرح بر زان افر محمد
 گفته و اد آب صحت تازه شنید آنکه گفته زنده عکس که شده
 به بیند که یکبار بر افر غنی عکس میگردانم نام لکون علمای از

جامع بود که حکم کرد خود را تصرف آن امید صلاح را املی ادم عمر را امل
 ارفغان که بکشد سگ که خبرداره نوکر اداره آمدن فایده نهند و سگ
 را از دلان برسد از بند بن فانه آمدن امید صلاح را بر دسته هر چه
 را بیکسکه سگ که بر بند بن خبرداره ارفغان عنونم که بکشد بر ارفغان
 حیره هم آمدند فوراً از حیره با سگ غمناک امید بکشد از تمام تصرف را گفتیم
 فرمود آید صلاح را امل و بکشد از مکن نمیت فقط میکند از اینها
 برود و مکان دارم با آنها کار داشته باشند اگر احیاناً کسی آمد آنها را
 براند کنار بد فوراً بمن خبر میدهند که امید صلاح را املی ادم عمر را امل
 اگر بکشد از دسته فوراً خرید میدهند همان طور شد اصبیح آمدند
 آید صلاح را املی ادم عمر را امل ارفغان ارفغان ارفغان ارفغان ارفغان
 عنونم با محبت بکشد از دسته نوادش عنونم بکشد حرکت خبر دلها را
 عنونم اطلوع بدین تا تلفیق مین گو فده هم تلفیق بنی سگ نظر
 بخوابن علی از این که است از دسته حرکت عنونم برود آید صلاح را امل
 در اینجا منو عنونم همان دلها آمدن بعد از است از دسته حرکت عنونم رفتند
 کفتر و مار که شرف شدند -

Page 87

با هر یک از همین حقیقت جدید اسلام از من زیادتر که گمانی با حق تعالی
 علمای حقیقت در رد آن بر لبه نرسیده از بعد او یک گمانه بر عیسوی که گفته
 بود که فقیر و کمال آنها را شنیده ام و انوشیروان حرم با این فقر و کمال
 درین عینیت اسودم را که گفته بودی که در آن یک روز رقم با عدد
 حقیقت را اراده دارند و فقیر در جواب نوشته بودم و این فقر را با حق
 نمیرسد بر مردم درین معنی آنکه و اینگونه فقر را از آنکه خوردن آن
 بر این تنگ و سیرت امر با حق تعالی بود. ملاحظه فرمایید که اینها از علماء و اطلاق
 از آنکه گردان می گویم فان بگرد در جهت یاد گفته بود در آن
 تا فقط بکنفر پیدا شده همه کله سید باین بود در آن تا تمام
 درسته ادراک آنقدر مشاهده کرده و گفتند قیام غنود خود است بود
 می فهم کند بخوبی جواب دهنده ادراک است شکر بود -

بگرد و همین عدل الهی مرحوم که از عظمای و محترمین که شکر بوده
 بکنفر از آنرا گرفته بودند که از آنکه گفته بودی هر کلام را اصلاح
 ندانند در جهت باشد بخوانیم پس در این کتاب تمام مباحث را
 دل بر بگذرد اتفاق افتاد روز اول بعد از روز جمعه

تریکو عبید به نیر تیرول دارد که نذر آتای نیت عت قبر دارد
 این قبایع بطنان از کینه ملک فایز را اراهم خان
 صنایع الزار را وجه تسلیع آورده بفقده جنی که میگوید تکلا دارد
 شدند موند گویم که نیز جوان را آورده اند تسلیع میکنم که در این
 عصر بی علم این زلف بر سر است میگوید تکلا ز سفیدین من
 قدر حق این که صحبت کنم قدر صحبت گفت صنایع الزار در همان
 مجلس نقد آن غنچه آتای نیر چه کلمه صحبت میگوید تکلا شد -
 قرضه میبندد اب - در ماه کورد میبندد آب قرضه میبندد
 حکومت رعیت را حرکت با تکلاد میگویند که شریک بود فعل ناید محوم
 اجاب در مراغه عاقص بودند با تیریز گفتگو میکردند و گفتند را
 محو است از میانند اب به تیریز برده بفقده در حیرت بیخ اولم در
 از کج بود چون زلفه بانند کوی بانها آتای نیت برده حیرت کوی
 نیت نیت ترمط زلفه در حیرت غنچه کلد معلوم شد یک چوب زره
 نیت در غایب حکومت بود که؟ صحبت گفته که نیت نیت حیرت دارا
 مردم کک نیت غنچه طرف شدیم حکومت تیریز تکلا ف غنچه

جدا آورده اند که در زیر بخورند و تفصیر را بعد از آنکه در دست بگویند
 و هم بعد از گرفتار حضرت فاطمه نیز در این در آن اطراف بودند
 مطلع شدیم و در روز چهارم نیز در آنجا رسیده و تفصیر گرفتاری را
 اطلاع دادیم و بعد از آنکه تفصیر را در دست گرفتیم که بعد از آن
 در دست میماند و در وقت شب که در آنجا بودیم که در آنجا
 (افتت الممالک) حکم میآورد که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 چهار روز بعد از سه روز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 آمدیم که حکم نیز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در وقت شب که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 میروند و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 نیز را از حضرت زینب بیرون آورده بودیم حکمت آوردند
 بعد از یک ربع وقت تفصیر را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 نیز بیرون آورده و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 وقت که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

چه در این حقیر آس که در شب را بخوابد این دله و سفید تا سه چهار
 روز کارها را انجام میدهم بعد از ۱۵ ابرم یعنی همین غوزند
 سوار تا بیون شدم هر روز به میانند آب رفته حاکم میانند آب
 نظر را درست فحش برادرش تان از میانند آب فرار یعنی به بریز
 آمر نیق در دست ۱۰ ابرم در حکومت قفسش تان بود باز
 کرده در عمارت حکومت مکه روز تحقیق = بعد آورده یعنی را
 در بید از دست بر آن کس بود تان غنود و اعلاء غوثان سه چهار
 سال بود از دست ظلم این حاکم رفت بعد و این ترا حاکم
 بگردید تان از دست کید مکتب به بنید تمام کف شد و تا
 برگشتم اعلاء با ج = آن کس کس بیکدیگر همانها غنود خلد
 رفت الما که حاکم میانند آب در سه روز از تان در زیر بخر سفید
 پست تان در حال تیر تیر نیا تان وقت حرکت خجای در سواره
 گرفته بود که تان را به تیر تیر تیرند در تیر تیر از حاکم میانند آب
 بگردید تان بعد فقط در ج = چطور ج = دله بود در تان لاهو
 غنود که گرفته بود در ج = پاره پاره بیایند شدم -

اوقات با تورهان یک روز قسقه شمرطه در انقلد تیر تره طاقه نادر
 ده ماه با سگ زفته تا بر سطح فای آمد بگردد از ارض ستمو
 بر لیکن قسقه آذربایجان منافع آنرا نازل تر رسید حین در
 آنکه شهر تیر تره در نقله بکون تبدیل شد شهر از نور
 یعنی قسقه در تیر تره دار شد امن در آن شد از رسم
 از یک نام خانه را حاکم دله به تیر تره قسم بدین میو
 کله زفته صحت از آمدن در میان آمد فرمود در کنار
 آبی چار زره اندرتورهان یک نام آمد تیر تره غرض کردم
 اگر بکنش نیک با تورهان یک صفت میگردم منافع دارم
 در پیش آمار در تاریخ هزار و سیصد و هفتاد و پنج سال پیش
 تیر تره حاکم میگردف شد که تورهان یک از طایفه بودیم حقیقت
 از دین آن ما مورد تیر تره لغت آمار آمد و شروع به ترجمه کتاب
 اندر کتب در پیش فای میرزا ابوالفضل بر روز خندان علی تره
 بر دلی سینه در آن بین لغت تیر تره را کرد و در تیر تره هم
 فرموده بود از دیک نام میگرد که تورهان در تیر تره نام فرشته

بهمانه دین گرفته نموده وقت عصر تا سه باشد با توبه ای که ملاحظه است
 نماید صلوات بر او فرود آید و در وقت نماز صلاه از او سیر و
 فایزتون است در هر کس که در هر روز آن آید در هر روز زنده است
 توفیق دین آید آن است که تفریق است جوان در هر روز
 یکدیگر را بنقل گرفته برسدیم بر رسیدیم فرموده است آرزو داشتیم
 بتوانم بعد از سفتن مشرق از راه لغت آید مردم حیات
 زیارت کلمه نتواند ام نیز لغت آید در از راه است قطع
 در او عادت (توجه بدارت) داشته آورده دارم فرموده است
 بگذارید بگویم بماند غرض گویم بماند نیز باز دارم چند ساعتی
 با توبه ای که صحبت که دعای صحبت که میرفتن احوال از سده ای
 اعیان در القدر بشرطه برسدند نیز نهادند تا ایرام
 و آرسد وزیرین بماندین دائی را در هر کس که فرموده است مدد دارم بعد
 از این کسی دیگر با حجاب مشرف نشود اگر ترضی عنقه خبر بدید صلوات
 بعد از آن تجلیس دیگر ملاحظه است گویم و نیز بماندین آید توبه ای
 میان توبه ای در هر روز صلوات انداخته زنده است

محبت این مستشرقین با یکدیگر را بطور اشد در میان این مستشرقین
 در سید کماله تهرانی یک را آتش خسته گوید که عیارها نیز را بطور اشد
 بخشن تهرانی یک مینویسد در عشق آباد که با آتش را از همه محو
 میکرد و مردم مقامه را بطور اشد ازین در این است و خوشتر جلدی
 در ستر کردن مستشرق انگلیزی طبع غنی یک جلد در او نیز تهرانی
 است مستشرقان و تهرانی و تهرانی و تهرانی

شرح حال فایده سید ابراهیم رافعی که باید اطلاع اندازم بمستشرق
 فایده سید ابراهیم رافعی که باید اطلاع اندازم بمستشرق
 اگر که در ستر رطم به ابراهیم تهرانی او را کند اندک در آسید ابراهیم
 فرمودند مردم نیز در آن بالاد که محل سخن ما که حضرت تهرانی
 است آنقدرت و کما در این قطعاً بنوعی معبر شویم و حدیث
 انوار حدیث همان اگر بکنند در فرق بالاد فایده نیز در ستر
 در انوار بالاد فایده تهرانی تهرانی تهرانی و تهرانی

ابراهیم مستند در آستانه دکان تبارانند بدین میاید ادا و کفایت
 عنو حظور را که بر سر بی اطلالی از امر است بنده میال قیام تدری
 یا بر سر محبت امر که در بی اطلالی است دست کشیدم -
 خواب آتیه بر او اسرار در آن خوابی المومنین الثابت عن لطف الهی
 کسی کیفیت ایمان و اقبال او را میداند فقط از برتر تر نبوده در
 ملاذ غیبی رسیدم که کفایت گویم نزد سید ملک بنگران و سید و سید
 تقدمت محبت بود و در شدند کفایت از راه لطف غیبی و سید من
 در خواب آن نوم شنیدم بمیادین در خواب بر او رسیده اند آنرا
 در حضور حضرت که گفتند دارم لنداب برتر از آن مقام چون در خواب بر او
 خواب بر او اسرار در آن ملاذ غیبی میاید بر او ابراهیم آنکه آمد
 در خواب در آن ملاذ غیبی که کرده بمیادین است بکنم اینم در او
 بکنم و در آن خواب در آن چشم مستند منتفع شوند به عرض
 کردم که یک برادر دیگر داشته اند در بنیاد گفته اند فرمودند
 آنوقت فرخ سبب ام دیدن بنیاد بنام نوم از پریم کمال ادراک شده

بعد از آنکه در این مجلس صحبت فرمودند و سینه با شکر و آب
 بر روی او ریختند و او را بار باره میگویند و از آن بارها که جمالتی
 خداست و او عظم مسلم است که مؤمنان است این نظاره را بنمایند
 بعد از آنکه او را بر سر میگذارند مسلم است در آن مجلس
 بارها را آنست که مؤمنان و از آن نفس از این بر سر میگذارند

از حال فایده بعد از عظیم حقرا اطلاق ندارم -

در حقیقت مراد می باشد از آن که در این مجلس
 سید مرحوم پس از آنکه در کربلا میگردد در آنجا اندک متفرق
 آن نیز آید آن مرحوم که بخوبی تفرق فرموده اند با آنجا آنچه
 مدحین کرده اند نیز در آنجا و با یکدیگر صحبت میفرمایند
 آنچه در حقیقت در حقیقت و نسبتین خود را در آنجا
 بعد از آنکه در آنجا صحبت فرمودند حضرت سید الشهداء علی

السلام علیهم و آلهم و سلم در آنجا است و در آنجا است -

بعد از آنکه در آنجا صحبت فرمودند سید مرحوم نیز در آنجا
 و بعد از آنکه در آنجا صحبت فرمودند سید مرحوم نیز در آنجا

از حضرت تعلم ادرای خود در حدیث و عقل و برادرش ^{علیه السلام} که ادرای مرد عالم
 نافع و صاحب لطف و ایمان بود و آن بر مرد در صورت که سه دارایی درین
 کردار شده قدر کرده اند و در حدیث و عقل و برادرش ^{علیه السلام} که ادرای
 در حدیث خوانده شده است که خواننده از حدیث و برادرش ^{علیه السلام}
 است و قرآن خواند و در فرماورد یک فرسخی مراغه است در
 اینجا ساکن بود و در حدیث ^{علیه السلام} در فرماورد یک کشتار است
 در حدیث آید از حدیث خواننده فرماوردی در این عالم که فرمود
 در تاریخ ۱۳۰۴ شب مراغه زخم آخوند و در آن روز ادرای
 بر در تازه و نجات که لفظ خود در حدیث ^{علیه السلام} بیستم تبلیغ بعنوان
 در حدیث خوانده گردید که در حدیث ^{علیه السلام} با سکر و میلان آمده
 در سکره سید که در نظر بود حکایت مکرره که در حدیث ^{علیه السلام} مراغه از سکر
 با سکر آمد که با من صحبت کند مرا با نماند من عصا را برداشتم
 گفتم چرا صحبت تو این عصا من است گفتند ایتم خود بزنند
 بر حدیث ^{علیه السلام} در سکره فقره الحلیف کرده بود که با یاد قلیان بگویی
 یا ترا میگویم یا ندونه یا قلیان را ابدت گرفته گفته است که

شریف را دیدند بیت من یا کینه قلین صلواتی بر من
 مؤمنین اول بر اعنه از آن تبلیغ و خیل مجرم بود - ای سیکه حال
 مبارک در بغداد بود اندر خیل مجرم با پیرش آیرا جی آقا
 مجرم در بغداد کفوره ها تقدم غر بسمه الاعظم شرف شرافند
 آقا میرزا جی با خلقت میکرد کویا زان کنت میرزا جی بود
 سرکار آقا کنت برداشته با هم نتران، جابجا از قهر طو ل
 بکنند مراجعت فرمود بر سر نتران لازم چند دست کون پر از مرغ
 بود و خیل مجرم بکنی ندارد -

الله فرتر نتران خودی که از اولین طبقه مؤمنین حضرت
 نطق اول بود، نیر کفر از علماء کفر فقیری بود و کفیه قرآن
 منظومیت حضرت نطق اول که می نبود مراجعت می قرار فرمود
 برار نیدن الواح و عایض سیکه برین در لهر تن مع باز
 شرف شرافت سیکه حضرت نطق اول در آرزو بیکان بود اندر
 هر نطق شرف بود این کفر از حضرت نطق اول از تمام حضرت
 من نطق اول سوال نطق اول من نطق اول بر الله قرآن اول

میفرماید چقدر که یک است چنانچه در حدیثی است که در آن آمده است که اول آن که
 لیکن من الواحد الاول جعلت لک الحمد فی البیان
 بعد خدایتا تا نازل شد میفرماید در زوره بر سه تدرت بخود
 از نزال خوف تدریس نماید چه که نزال یعنی از کینه او تدریس است از آنکه
 و بیان من و صفی و عظمت هایل که تالیفات تالیفات
 عظمت یکم میفرماید بعد با خود ملاقات میفرماید تدریس حضرت
 من نظیره اسم شرف خواهد بود امام او را در کجا خواهد کرد
 اخوند ملاقات در عکاکه خواهد جای که شرف شرف است میفرماید
 فایده منافقانه عکاکات میگردند که آخوند ملاقات و از عکاکات
 غیر از آنکه گمانند است که بعضی بیان زوره تدریس تدریس است
 از کل من است که از حرف صی است تدریس نظیره اسم است
 اف بر تدریس بر تدریس

ملاقات در زوره عکاکات که در تدریس فایده است بعد از تدریس در
 عکاکات بعد از آن امام و تدریس تدریس است
 از شدت محبت او حکایت میگردند که آن من مودت بعد از آن

بگره حکایت میگردند هر چه این در عشق آمار و فایده است نمود -
 آ میر کریم را بعد بسیرم بریند بعد مادر پادشاه در خواب دیده
 این خواب بطریق خود است بعد در حضور فریب از طرف شاه
 آزادمانند دیگر نظرت از رویا در نزد این آ میر کریم
 مانده اند در یاد کرم هم بهیچانه . مرحوم آقا ترمین زرگر با کرم
 اول من آ من یاد کرده است آقا میر کریم بهیچانه تمام مطلب
 زرگر و آل ترمین جمعیت زیاد از اولاد او هستند و اول ترمین
 شاهنشاهی همی بود خواجه همی عبد الرحیم عهدت و عهد آن که در
 زر تملیح شد آ میر کریم بهیچانه و اجداد شاهنشاهی ضحار از ان عهدت
 گنده اند و از اعتبار آریست ؟ شریک در اینند نیز خدای
 در قلعه تاشین در رست معان که کاک شاهنشاهی محو است ترمین
 تهر شاهنشاهی است با مرحوم عارای تهر دانه تهر لوم این
 از تهر اهل شاهنشاهی را با حجاب با کوشش و حکایت میگردند
 نبود در یک کوه تاشینه در لوم از قده و حکایت تهر فایده است
 با همی نفع در نزد عهدت این فی تملیح میگردیم ذکر تهر در

در کنار آن آیه بود احوال از جهات و معلوم است
 به طبع البصائر از جهت از ترس و استرس در آن جهت و واقع
 شده - آن میر کریم از جهای که در آن دارند نشسته و در آن
 دارم و یک ربع باقی بقع از دریا در کوه زمارت عنقوم
 در آن ربع میفرمایند من میر کریم را به قفقاز میفرستند عنقوم
 ایام که آن میر کریم در اردان بود (ایام بعد از رحلت از سید بهیم با
 بعد آمدن) مرحوم فایز الهمیدانی با تشریح هر کس که در حرم
 عازم تغلبه بود آنوقت هر کس که در حرم تصدیق شده است
 آن میر کریم را در اردان ملایم میفرمایند فایز الهمیدانی از
 آیه قرآن نوال میکند که نوح در آیه صد هم اندلیو مشفق
 لا یثقل عن ذنبه اتس و لا احسان) و آیه مبارکه (تثقل
 ذرّة خیراً یره تثقل ذرّة شرّاً ییره) مرحوم آن میر کریم حوا
 میفرمایند آیه اولی و ثانی میوم لهدر و ایمان غمظر فهدر است
 از کجا داده نوال نمیکند آیه حرم بعد از ایمان است آن میر
 کریم در شفای و نجات غنق پیر دارد حکیم است موجود فایز الهمیدانی

در درگذشت بگذر کردت نیم طرف رود ارس است و او در بار
 القوت در درگذشت عمارت آثار بزرگ سلطنتی دارند از
 اعداوت آن مانند از اینجا آن اطراف بگردن میگردند
 باز در باره تیرزد و ملامت داشته باشند - با پدر لایق کریم فتح صحبت
 گفته میگوئی من به تیرز آید تیرز سال تیرز هم ملامت صحبت
 عنون تسلیم بود نمیشد افاضه مکتور و یا اما تیرز هم مرحوم ملامت گفته
 بود قطع بود - بکار از بار بر بر تیر بود که صحبت داشت تسلیم بود
 در مبلغ مردم در باره کریم ملامت آن تیرز سفر تیرز که مکتور در فردین
 فایده سمند و او را مبلغ مکتور ملامت آن فتح مکتور تیرز که نظامی بود
 قطعاً در وجود او خوف و بر اسی تیرز و حکمت هم تیرز تیرز از ارس
 بر فایده عنونی تسلیم مکتور حتی معهود الماکر مردم سفر مکتور یک وقتی
 تیرز مال آمد عنون مردم را با مردم و عدت مکتور و نام آن وقت بکار
 از ارس مردم به خبر بودیم تیرز او اقامت مالتوفه باز خدمت تیرز
 کریم در دست مکتور بود - جمالی که ملامت آن تیرز از مردم
 بگذر صلوة است و میخواستند با تیرز که مکتور مکتور تیرز خدمت

متره القآن اعادة میآیند در سردان و سایر نظم اورا میسند
تازه آواز میخواند -

۱۳۹۹ کده حضرت تاجی می بود
در برانکه تبلیغ عشق ان تقریباً در سنه ۱۳۰۲ رفته مشرف شده
ان ترا همانا که غرضه نامور به تبلیغ فقیران میفرستد
این پنجاه نفر رکنی و با دیگر تبلیغ میآیند - در کوه
آجیه از قدیم با از شاخه تبلیغ شرانند با از یاد کردیم - در کوه
الدار از اهل کوه پرزشتی بود در اجم حالندم از کوه هفتی
رفته مشرف شو - در کوه بازرگه در کوه نامی بود از اهل کوه
پسر ملای پناه این وقتیکه همانا که در لیدار بود اندام در
لیدار بود در لیدار که حضرت نام اسکوتی پسر کریم وقت غصه در که
از جوی باره الی عکاست که حضرت سید محمودی با وصیت
امر میکند بخیر خیر بود -

در تاریخ مسعودیه که ملای عکاست اسکوتی از کوه کجیه رفته
با رفاه در کار میکند که ملای در کوه لیدار و ملای ابرار

از ربات اروان چند تنه شده این بزرگ سداغنه ز بار سده
 در یک قرینه آرتوز بعد از لغو سداغنه، لغ مش یعنی سداغنه
 لغ ربات در میان این بزرگ سداغنه که رفته بلکه مش در سداغنه
 بعد سینه شده سبب برایت لغ جمعیت شده بود - در طرفان انقلاب
 حکایت بین الملل در محرم ارانیه بان اطراف این دریا بود این
 فتح تلف شدند. نحو لاجت از تقدیرین سمران شده در این
 لغوت بر همت الهی نوشته اند -

در تقدیر فی سده فی الامم سداغنه در محرم این تجارت کرده است در سده این
 و در سده این سداغنه در جمعیت و سداغنه است بعد از سداغنه و سداغنه
 بعد از لغتی بعد از سداغنه هزار و سده و سداغنه مبلغین در سداغنه
 سده اند - در سداغنه در سداغنه ۱۳۰۰ چند تنه از لغو سداغنه سده
 سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه
 لغو سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه
 قاسم در سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه
 قزوینی سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه سداغنه

هر یک بنویسند و فایده هر دو را در آن تاریخ
در یاد گرفته شود تجارت نمود.

باز کرده خوب نگردد اگر بر سر آن که تا آنکه در تاریخ ۱۳۱۲ در
فایده هر دو را فایده هر دو را فایده هر دو را فایده هر دو را
نموده عدل از آن عجیب؟ عالم بودید و خلیف و نهایت در تاریخ
و ناطق آن در بلاد فانی که مینویسند و ناطق آن زمان تا در آن زمان
کرده اول در تاریخ و ناطق آن در تاریخ و ناطق آن در تاریخ
کرده ۱۰ این بلاد فانی خبر را در تاریخ که این بلاد فانی
مهرم نفرستد او را با در دست که آن در تاریخ و ناطق آن در تاریخ
از جمعیت خوانند که ناطق آن در تاریخ و ناطق آن در تاریخ
نمود از ناطق آن در تاریخ و ناطق آن در تاریخ و ناطق آن در تاریخ
شربت میکند که در تاریخ و ناطق آن در تاریخ و ناطق آن در تاریخ
با محبت نمود عدل را او را در تاریخ و ناطق آن در تاریخ و ناطق آن در تاریخ
اگر چه اطلاع هر ناطق آن در تاریخ و ناطق آن در تاریخ و ناطق آن در تاریخ
نمود از ناطق آن در تاریخ و ناطق آن در تاریخ و ناطق آن در تاریخ

در درند قفقاز آناهات نامی است و در عین آباد همی
میکنند تا آنکه کوه سرارگنی که کوه کفین است آنجا در موقوفی
میرسد اها - در دریا تبار است غرق است حرفان بیل و کورد و بنا
چند روز نانی بر بیان هر رفته رفته فاکمه باید توهم و ندرایند
بمال عاقتیه او قدری نمکنند یا کوه سرارگنی در قفقاز است و آن
به داخل رفته کوار و اتون شده برگردد میرزا حسن مسلم تبریزی
در تاتون می بیند که کوار سر به داخل میرود آبر بخانه
میرزا حسن میگوید تند میکند و مردم را اندر آن میگذارد تا بکند
مستورده میرزا حسن با کوار میرزا حسن کوار تاتون که رفته از
داخل آناهات را میآوردند که از امر صحبت میکنند بعد
عشق هر که را بر کوه عین آباد که کوه کفین بود در عازم رهند
با کوه کفین رفته تا کوه کفین شود همی دیگر سینه میکند صحبت
اها - بطرف عین آباد گشته بود و کوه رفته بر نفس سل عارف
شده در ایجاد است که اها آن ارض یک قبرستانه بود در عین
حصار دار و عمارت با دم خانه نما در در با کوه سرارگنی است مردم

آمده خود حکایت منسوب

در برود از نیت در بر نبرد استعجاب سید عالم که بود از معانی
 تا بل فتنه که بود در بر نبرد و از بل به یک بدره همی اسلام
 نبرد در توحید نبرد انفع نبرد تقیر زنده از بل را از بل بر کشته اسلام
 نه نبی آنچه به همی اسلام و برادر خود است همیت کم در بر نبرد ان لهری
 زنده بود تا بدست از امر نیت گفت میر ندرام مردم قدر تحقیر گو
 یکا نبرد در نبرد اینها برین صراف بود بعد از نبرد حافض ملام محمد
 از ارض نبرد و نبرد ۱۲۱۰ او را قتل نمودن بحال مبارک شد
 یکا بدر کس نادان می و لا اله الا الله در توحید نبرد کلم بدر این ان عطار می
 از بل منتصفت بگردن سینه حنا می فرود شد نبرد قرآن مجید مردم
 کسکه حنا را گرفته میگرد نبرد قرآن است حوا می گرد که مانند است
 و یک مردم مجرم طوفان را نبرد اما را می کند نبرد نبرد عیال
 و اولاد را که نبرد زنده در ارد بر حیدر از نبرد نبرد که اولاد است
 بعد از این همی ملام مؤمن شوند که حوا خود بود که نبرد نبرد
 یکا بدر انانها همی ملام مؤمن همی همی با از نبرد صفوان اولادش همی

و بعد از آنکه بیایم چینی دادا سر زدن بود بدو همی غمگینم
 این از ملامت است آری ز او تا بدیدم بر سلفی بحال مبارک چینی
 سدا که بعد از آنکه بر سر همی غمگینم خوب شد و تلخ هم خوشترند
 در محققان بدو که غمگینم و چند روز در همان حال بودند از لادان
 همی ملامت محققان یکی که بعد از صبح در رحمت از کتبه آری سر زدن
 پانزده روز بهیست باینی صلوات میکرد میگفت بقره هم خواهم رفت چهل
 سال است در این محققان اولی قدم نزنم - بیکروز ز میرزا اصطفا آمد گفت
 فایده همی ملامت میرزا آقاها را اینجا بندنت شرف شرفی کنید
 برکت ملامت کردم غمگینم هم تغییر کتبه است گفت حال ملاحظه نمودم
 آنچه ملاحظه کنیم بر آورده شد از دیدن در وقت لیره بخارم
 ما حرفه نداد که این را در ساق و فتنه فرج نماید باینی رحمت
 همه آورده در بر سر و محققان چند نفر که بعد بحال مبارک تو من غم
 دیگر بعد از شرفیای همی ملامت محققان در بر سر و اطراف از لادان
 در اردیبه که بعد از کتبه دلایل مرحوم از لادان بهیست در ایام حال مبارک
 بقره زنده از لادان بر او ملامت مبارک که بعد از ملامت از لادان مبارک

علم غیر منفرد نه هم معلوم آ میرزا اهر در علم و شغول نه است که اول از
 شروع به بریدن سر در و غیره نمودند در غایت لگنان بجزر آ میرزا
 اهر تلفت شد رنگت لگنانی که بود از لگنان گردن او در دوش
 دستها را براند که بسته کردن است که است میر عفت بر سر را برید
 بعد شروع به بریز از صدف دریزا اهر کوف - از بخت آن عطفه
 فایض آ میرزا مدعی نه بود زبانه در آسن آن عطفه را اهر
 نوشتند نام اهری است و امر بکام زبانه لکنه است حکم آ میرزا
 مدعی را حکم طبع است آدم میفرستند بخوابد بعد از رسیدن وقت بخوابد
 در امان حکومت بر سر را میزند مقبره اهر زبانه در لطف ترتر
 آفر اهر در قبرستان یک خانه بر سر زبانه است قبر او با خانه حضرت
 نظم اول یک است مانع از تقیر است است قدم نه صلم دارد در پائین
 قبرستان کار و زبانه است او در در وسط است است مرتبه هم
 امان است بنا برین ضلع حکم است -

قضیه نقص در تبریز

بدر معنی حال قدم غراسه الاظم نزدیک بر صحنی از روی دست

عشر یک وقت از راه کمرش به فال از افاق آن کمرش فاسد می شود
 حرکت کمرش در فاسد می آید که زنده در دم همان وقت حرکت کند
 از افاق کمرش ابتدا از در خانه یا درگ سردن آمدن به نرسد
 فرسود فرسود با من بسیار در کمرش یک از کمرش است که نرسد به کمر
 زنده به دم کمرش رسیدند به نرسد فرسود دم در با سینه تا من فرسود
 بعد از آن یعنی هر جهت فرسود در دم در کمرش کمرش فلک که بعد از کمر
 ساعت و دهانه فرسود که سردید کمرش چنین قصه روز و خواب کمرش
 و خدا ایند که کمرش فرسود کمرش عنوان کمرش تا نرسد به کمرش فرسود
 نیز مطلب یکی دیگر کمرش در کمرش کمرش تا نرسد به کمرش فرسود
 آیم کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش
 و در راه کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش
 کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش
 خود را از راه کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش
 قصه کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش
 کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش کمرش

کار تقصیر دارد و بدان که در کار خود را بیکر خود موقوف قصد نمودن
 عنده رگان را بکار خود گرفته اند و از دست آن بیکر تقصیر و حرکت نیز را
 بقیس آنکار که در مبارزه غرض میکنند بعد از یکماه توقف فراموش مبارک
 در عشق آنکار به نبرد رسد و حرکت با آن کار که تا نماند فصل اول
 عشق آنکار در سواد باید تا حد اول مبارک برگردد و در از برادران
 مگر آن نماند حفظ ادب و احترام این رگان را از در فرستاده
 از آنکه فایده این مرحوم دیدند نیز با از رگان مردم
 خیر و موقوف بر نفس سفر نمودیم با تو میآیم همراه عازم شد و از
 یاد کردیم گفته نبرد از در بر سر رسید زنده هر جهت عنقه از اینها
 حرکت به گنج که احوال شما را از آنست عنقه بعد از یکماه توقف
 در کج عازم آن صطف نش از این راه و اقرار نمود تا ارداد
 پنج روز راه عازده کوه کوه بدستور المعمران نمانان
 نیاز بودیم در منزل نیز با خود روم این غنچه در دست مبارک
 آنکه در دست اینها را از آنست که با از عازده در دست بخورد
 بیکر راه طی که با نرسد کن در هر راه را آن رسد به نرسد اندام
 بعد فای این هر مرتبه غنچه طوس عنقه نیز را بمباد و دست خود تودعا

غرض در جواب در عرض خدا، هر قطعه لوح مبارک باقی بماند
 در جیب من این نه است که از شما غرض الهی در هر امر است
 رفعت و عزت حقیرا ملت غرض در تقدیر آوردن کارهای
 بهم تقصیر غرض اطلاع بدیم که هر چه غرض بدنام در خدمت
 باشیم در این اوقات جیب من برزاد صدی باقی آرزو
 از قاتل دارد شرح جیب را منتقل غرض عازم میدان شدند
 هوادارند از وکت این نیز (بدم از بدست) هم حقیرا در آن
 شهرهای از برزاد مدعی رسید خوانده از توفیق خبر از سر مسلم
 مثل او را میزد اخیل نکر بر دستهای من فرستاده اند از حجره
 بازار مرتفع دم کار در برزاد اخیل رفیقت رسیدن اوردان
 شهرت را گفت بنا کرد رفیق با بر گفتن دیگره ای دیوانه که
 گفته یک ملت که بازار آنچه در ای قبر حضرت عبد الله اورد
 تربیت پیدا فرمید لغو تمام را گفتند نه در حاکم اوم ای رفیق
 خود پر کرده جیب را بپایه که با نردی و مدارا جواب را لغو فری
 عبیدن بجای جیب برزاد مدعی محرم توفیق را نردیم که برگردند
 و معلوم شد یک اوردان هم جیب مدعی احوال لغو جیب اوردان بزر

این که از تقصیر خبردار شدی آن اوز خود را به برتر بر سر نه زفته
 در فتنه خود را خلیل گشته اورا تا نام دناست نمود و دیگر می لسی
 غنچه اجاب بر آلاء می دلی عازم اطراف آذربایجان می گردی
 بگذری غنچه بد حال بر وجود آسم گودی گردی که روند زنده قتل از
 آمدن حال بر وجود سرز خلیل خود از خود زنده گشته که من ده اوز
 است از ترس اغیار از فتنه نیتوانم بزدن پیام نام از نوبت
 فقیر او خبر دار گشته که خلیل غنچه در حضور در قدرت فاعلی که
 اید او مع که مبلغ نام اقا آن اطراف است خفته افلا تعض
 کند و به حال بر وجود روحی نه ملکاتیه در گشته با یکدیگر بر سر صمیمی
 به اندیشه می که عمود مردم و عباد فانی شد غنچه تحت حوریه
 میدهند از هر خلیل که یک تدبیر از خود برودن بنام از حضرات
 ترسید در وجودش چنین غرضی داشت با ندر گشته که کسی را بپسند
 الاغز آورده در کنار که گشته اجاب که نه بیند فتنه من
 در زندان است است بر او زنده از خود برودن بر بند اجاب
 تیریز در سلول تدبیر که غنچه نور فتنه آغ که الحی که مردم

تله
 وند
 +
 +

که جوان رسید و بی غشفتد همراهی فایا کردید بر همه آن در دست
 سر از میان وقت دلمه این آن از خور مرزا اعلی را به تر
 آوردند در کار دلیز در محله بنی منزل غنچه اگر است در منزل
 اجاب همان میشدند - در این بین که حال سرور در وقت
 بیدار جمعی از اراغه با هم رفتند در جهت غنچه در بیرون آن
 در تریز نشسته لوح فتنه را فایا که سرور هندرا گوئی از عشق آباد
 فرستاد غنچه تب اول که سر لوح را خواندم و اینم گرفت در وقت
 که گویم مرزا اعلی تبیان میگشاید تا آن میگردید در زلفانه
 که سماعی بر سر آمد که بر فردی در غنچه لوح آنار مجلسی بود
 آن حال در فغانه که در سماع اعلی همان لوح فتنه تکرار شد
 نبه و آنم بیدار شد که گویم که حال در مرزا اعلی خم ما بر سر آورد
 اینکه که حال بیدار رفت صورت لوح مبارک رسید که فایا این البر
 که مرورش در تریز آذربایجان میباشد که فایا این البر فایا
 که مع اگر حقیقت میدادار در تریز در محله بر جرم و این لوح غنچه
 منزل غنچه اجاب رسیده است آمدند ملاقات بکنند فایا مرزا اعلی

Jan
Khal
law
to P

Law
Petr

Pl
Ar

این سخن سبک که از اجازت مکرر گفته شد روز تمام صد مصلحت یافت این
 اهر در هر حجره بقدرت گفته شد بعد از سه روز فایده ای از اهر حقیر را
 صد کرده محرابه تقصیر را در کفر عتق که بر از امدع از دست نیر از اصل
 نتر از آنکه در این سه روز دنیا هست عینو ملک مطلق در تن نهادت
 شد بعد از ثبوت جنت میرزا جلیل را در کفر کردند که جمعی را ایضا
 هم نکر عتق عاقبت را در در وقت حرم همفکر در تکرار کعبه و ایضا کرده
 است نفع نیر از چهار تنه و اشک یکا مبینی لفظه دیگر است و نیر که
 لغت سازد آسید هر نیرید و حیدر علی اسکوتی جمله غیرو از
 نیر چهار تکرار همفکر بستند حال چاره باید اندید نیر ز قه
 فای آسید هر نیرید را در سرا میرزا الفتح حجره تجارت داشت
 مال نیر در هر وقت صد که قدرت عتق فرار که استیم فای این
 اهر در خانه آسید هر نیرید تکرار نماند نیر و آسید هر که
 و آسید هر نیرید را بیدر کسر مصلحت فای این اهر حقیر نماند
 میرزا جلیل هم در باطن کار خود را میداند تقصیر در قدرت نیر
 مشغول است و نیر در هر وقت هر از کبی پرده در نیر است

تفاوت کفر نیز تقصیر بر کسیه نیز یکی است یعنی کفر الهی و اخلاقی
 بلکه لقیه کفر و ال فراغت پیدا کفر بحجاب و غیر این نوشته ام
 که مفرود شریعت و مفرود این مفرود در نوشته بعد از این باشد نیز
 فکر کردم نیز از قتل اهل بیع و ولایت همه را امتداد سند هر کس را
 گرفته شهادت آورد میکند. فی این الزامات کفر را امر شده
 در این مودع و کت و نیز نسبت تقصیر را کفر را در حضرت عبد الله
 در حق نوشته اند اعتراف کرده اند از الموع ما یک سید نما از آذربایجان
 حرکت نکند و بماند اندر حضرت تصدق علیه السلام تا در جانب
 این الهی را با رایج آورد و تصدق بکردار فی نیز از آن
 سرتیگ نمایی عفو در نیز از جلیل نام عفو فی این الهی نویسی
 هجت و عفو که عفو را با عفو عفو در عفو جمله که
 فرموده اند تدوین الهی من اراده است در ترمیم خصله در اندام
 حال کفر معنی نگردد این ترمیم ترمیم روحانی نیست ترمیم بیسی است
 اراد ما مطلب بیسی ندانم کل روحانی است و انگیز بر هم معنی
 کند در ترمیم خصله در اندام و هم نیز بر کفر بر هم قبول نکند بکند و کت

کلمه فاعله الله را بکند در امر به سب و خلاف بنا شد نیز از صلی الله
 کردند تدریس می او از دست رفت فورا خود پرورده خود را با او کرد
 بنا که مغلطه کردن که جماعت مطلب این نیست که فرزند را در آجال
 زحمت بکشند حال چنانچه در آن عکس در آچاره باره که اند از
 اینگونه تفاسیر تفسیر را در حدت عنوفی با این اهر با تر رفتند
 اثباتی که در طرف نشدند بعد از آن چنانچه در رسالت کرد که محبت
 ظاهر و در حال در میان نبی و مادر و محبت ما در غایت است از عظم محبت
 داریم فدا می شد از فرزند زور می فاعلی بعد از دلالت از فی این امر
 نیز از صلی و فی آخرند ملا و لم بر طرف و فی معنی جمع الهم
 مسئله و آسید بعد شدند و از بنی م و علی کردند فی این امر
 بعد از نام شروع محبت گفتند و سفوف فی آخرند ملا و لم که گفته عالمی
 هستند معنی نیز آیه حدیث بنا کردند آیه کتاب اند و شرح که در
 عهد را اعتقاد بعد و سفوف حدیث است فی ملا و لم و سفوف و آنکه
 بالکماله مآله معنی همین است که آنها میکنند معنی دیگر ندارد و مفر ندارد
 نیز از صلی ملا و لم هر دو بنا کردند شد گفتن تو هم هر دو با هم تو هم هر دو

بهر آنکه تعلق نکرده اند بهین حرف را تکرار کرده اند که در جمیع مردم برگشته
 فرمودند که ای میرزا اصل توفیق خداست بر مردی که علم نافع است
 عقیده خود را نرسد تا بداند که گوئی دشمن و فرزند بدار است
 هوس مردم را در هر حال رطوبت کوفه را در یک کجوه ادباید نصرت
 چه که هوس مردم را از سبک بر این تدریس غنی خود است که
 در در حجه خود را اصل را استغفار غنی نگه دارد تا آن که در دنیا
 ادراک نکرند هر چه صحبت کند با یکدیگر تا با این ابراهیم را
 جمع آرد فرزند فدا شده فای هوس مردم را سبک برگشته میرزا
 جلیل رفت میرزا خلیل بیست کورسده چهار در برادر استاد
 ابراهیم فای و بهای غیر نرسد فای که با قوروشی ده هوس مردم را
 که نایب دزمین گیر نرسد نرسد میرزا عبد کجمن در حکم
 عبد کجمن نام داشتند نام وزارت معانی معانی یک در توفیق
 مانند هوس مردم رفت مراغه اند که مانند مرد نرسد میرزا
 عبد کجمن در قراط شد به هوس مردم که کرد بر فای ابراهیم
 کرد به نایب فای بیع ابراهیم در قراط توفیق کرد لغت

نصیحت فرمودند میرزا ابوالاعلی وقت شریف شد انان به نوبت میرزا فضل
 و میرزا اصل اثر نکرد باز بعد از سه سال طرح نوبت بر عظم فایب آ
 میرزا علی بیگلدار در کتب الزار و میرزا عدیل رسید خواندند
 خوب شد و علی داد میرزا شرف لوف و خارج راه خوب است ادرا
 فتح قول دادند بدینند باز وقت نیامد فایب این ادرا اطراف
 گور شکر که رفتند بعد از مدتی با فایب میرزا علی که سید علی
 در شهر کج محضر آنارین را بر سر بر گشتند نیز رفتند حب الامری که
 در آذربایجان در هر نقطه هم در وقت لکنه نمودند در تبریز
 لکنه اول در کانه بود را لکنه علی نقی لکنه لکنه داره
 این هر کس نوشته شد در لکنه ترتیب داد و این را
 نوشته در آیت زیبا لکنه فایب میرزا علی که در این
 منزل باقی است -

باز بر این نوبت دلخواهی احایه حب الامری که سید نور رحیمی
 آمدند در خانه آمدند و سید شریف منزل گرفتند یکسری سید لکنه
 رحیمی را فایب آنرا علی بیگلدار و سید گرفت و در دوزبان شدند

و کثیر شکر است انبیا در کتب قدس از کثرت مرده می کنند
در قبور سر سبز پائین است از طوفان باران باره کف نموده
توضیح شهادت آسید صدر از تاریخ ثبت نموده است X

از مضمون عبارت بالا چنین بر می آید که سید صدر در صبح
یا آسید صدر زدی میرزا اعجاز بکدار در کثرت کعبه است
تقدیر بر او آسید صدر زدی از قلم افتاده است -

تبع کثرت تاریخ امر آذربایجان بقلم مرحوم آ میرزا احمد علی
بگفته در درج فتنه آثار ضبط و نیز نیز میرزا تقی میرزا
در آن کسود نموده است

۹ شهرالهم / ۱۳۴۴ هجری

۱۱ تیرماه / ۱۳۴۴ شمسی

محمد علی میرزا

محمد علی میرزا